



روزگار

مصطفیٰ عمرزکا



Ketabton.com
(کتابخانه)

به نام آفریده کار بی همتا

روزگار

(نوستالژی)

مصطفی عمرزی

مشخصات کتاب

نام: روزگار

(نوستالژی)

نویسنده: مصطفی عمرزی

زبان: دری افغانی

تایپ و دیزاین: ع.م

شمار صفحات: ۲۰۳

نوبت چاپ: اول

ناشر: صاحب اثر

سال: ۱۳۹۷ش

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

در این کتاب:

- ۱- روزگار..... ۱
- ۲- بحران باور ها..... ۵
- ۳- در این ویرانه، چند جا سبز اند!..... ۹
- ۴- سرزمین شُهدا..... ۱۸
- ۵- خون در کف و فاتحه بر سر..... ۲۲
- ۶- افتیده گی پس از ایستاده گی..... ۲۶
- ۷- بی احساس، بی عاطفه..... ۳۱
- ۸- پانوشت..... ۳۵
- ۹- جدایی..... ۴۹
- ۱۰- آزرده گی به بهای زیان مردم..... ۵۳
- ۱۱- ۲۶..... ۵۷
- ۱۲- چه بودند، چه شدند!..... ۶۳
- ۱۳- زنان افغان و دو تضاد تاریخی..... ۷۶
- ۱۴- مردم؛ آزرده اند!..... ۷۸
- ۱۵- نقش ایثار..... ۹۹
- ۱۶- فساد مدنی..... ۱۱۷
- ۱۷- نوستالژی اسناد جعلی..... ۱۲۱
- ۱۸- به یاد مکتب و پوهنتون..... ۱۲۶
- ۱۹- در ملاقات تعارفی..... ۱۴۵
- ۲۰- سال پار در دره ی کجکن..... ۱۴۷
- ۲۱- لغمان سبز..... ۱۵۹
- ۲۲- یکی در جای دیگر..... ۱۹۰
- ۲۳- معرفی مصطفی عمرزی..... ۱۹۹

- روزگار

- (مقدمه)

تداعی (نوسالژی) حس خوش آیند است، اما از خاطرات خوش. در «روزگار» ما تنها حس خوش آیند، وجود ندارد. من از اوان تولد تا کنون، حس خوش را در کنار حس بد، تداعی کرده ام؛ زیرا از نسل جنگم. این درست که معنی خوشی ها بیشتر در کنار بد های درک می شود.

در افغانستان در سرزمین حماسه هایی که به تعالی مردم منتهی نشده اند، تداعی گذشته به معنی از دست دادن چیزهایی نیز است که قبل از بدی ها منشه ی خوبی ها بودند. در روزگار ما، آن چه به این دلهره می افزاید، این است که منشه ی خوبی ها نیز وجود ندارد. شاید این نهایت نهیلیسیم باشد، اما چاره چیست که چهل سال دعا هم کارساز نبود.

نمی خواهم نه آن قدر بدبین باشم که درک خوبی ها مشکل شود و نه هم آن قدر خوش بین باشم که بی اندازه صبور باشیم. امروز یکی از نزدیکان، سفارش می کرد همه را به خدا(ج) بسپار! نوشتم چهل سال تضرع مظلوم ترین مردم دنیا(افغان ها) که صلح بیاید، حتی آنان را در آستان خدا(ج) نیز به خداحافظی تشویق می کند. نه دعا، نه تضرع، نه زیارت، نه چپ، نه راست و نه هم گرایش های دیگر، ما را از تداعی، دور نگه داشته اند. در نیاز مبرم به این نگرش به گذشته، درک این حقیقت مشکل نیست که مردم ما بسیار مشکل دارند.

خوب یا بد، در این مجموعه ی کوچک تصویری که سعی کرده ام از این دست(ضمایم عکس) نیز متمم خوب کارهای

روزگار / ۲

فرهنگی ما شود، دو گونه ی هنجار و ناهنجاری را در همگونی و ناهمگونی، تداعی کرده ام. معنی اش این است که هرچند مشکل داریم، اما جلوه های زنده گی در طبیعت افغان زمین در وری جنگ و ناسزا، اما موج می زند. تفاوت این زمینه با زمینه هایی که عاری از تنازع اند، این است که در این جا در خلق سوژه ها همواره باید مصالح را رعایت کرد.

روایت مدام پلشتی ها اما با تنقید، گوشزد خوبی ست که ما را ناگزیر می کند دارایی هایی را حفظ کنیم که در بی نهایت تطاول قرار گرفته اند.

گاهی نگران می شوم که در تنازع تحمیلی، به قدری به زنده گی ما آسیب زده اند که شاید نسل بعدی، اگر کاملاً تداعی نکند، باید ذهنیتی داشته باشد که از کجا برخاسته است! در این تامل، گرایش بیش از حد به تاریخ، به این حقیقت برمی گردد که ملکیت این کشور، راحت به دست نیامده است.

در قیل و قالی که به راه انداخته اند، حتی نوستالژی را نیز تحریف تخلیق می کنند. به یاد آوردن چیز هایی که اصلاً وجود نداشته اند، در زمینه ی سیاسی، اگر مکتب مذموم ستمی گری ست، در میلان به ایده های نو، انگاره هایی را به وجود می آورد که بعضی بی ریشه ها تلویح می دهند: جذب این جغرافیا در پیرامون، گویا برگشت به اصل شان است.

می بینیم که اگر وارد ژرفای مسایل شویم، هرج و مرج ما تنها سیاسی و قرائت های خاص قومی نیستند که با تعدی خارجی، معما به وجود می آورند، بل گرایش های شدید انسانی برای زنده گی، گونه ای از گسستی را سبب می شود که می بیند در

روزگار / ۳

روزگار ما، هیچ چیز حیاتش تضمین نمی شود. عذاب دایم شکم، حتی او را از تاریخی می بُرد که در گور گذشته گان بزرگش، به خاطر حفظ تمامیت ارضی، مستقیم و غیر مستقیم، تعهد می داد. هزاران افغانی که دنبال زنده گی، از این سرزمین می بُرند، تنها مهاجرانی نیستند که به کشور های دارای زنده گی، هجرت می کنند. استشهadian و انتحاریان نیز با تجسم جلوه های بهشت یا زنده گی آسمانی، از زنده گی زمینی گسسته اند. اگر مهارت ترسیم جلوه های بهشتی نباشد، کدام منطق، غیر عدم تعادل روحی و عقلی، می تواند انسان را به قصاص خودش وادارد؟

در روزگار ما، در تمام عرصه ها اصل زنده گی، نوستالژی ست. منتها در سال های تلخی تحمل جنگ تحمیلی، سرشکی که برای از عزیزان از دست رفته رفته اند، خیلی بیش از خوشی هایی اند که مردم در آرامش های قبلی از جنگ داشته اند.

در مجموعه نوشته های «روزگار»، نوستالژی من خوب و بد است. این نوستالژی، تنها ذهنیتی نیست که حاصل نگرش من باشد، اما با این تفاوت توام است که در ظرفیت های من تحلیل رفته و از درک آن، سهم من از تخلیق است. بلی، مفهوم است که هر کی با توان خودش و آن چه من یقین دارم برای هر انسان روی زمین، ویژه است، به تنوع انسانی می افزاید. میخایل شولوخوف، خالق شاهکار «دن آرام» / برنده ی جایزه ی نوبل، از تعریف حیات هر انسان، ولو ساده، مشعوف می شد. گفتم که خصوصیت ذاتی، تفاوت سرگذشت ها را رقم زده است.

یک حرف دیگر نیز باقی ست که هر چند پله ی یاس زنده گی ما سنگینی می کند، اما نباید فراموش کنیم که پس از ما نیز در کار است. اگر سال ها دشواری، حسرت یک نفس راحت را از ما

روزگار / ۴

گرفت، اخلاقاً مسوولیت داریم در ساخت بستری سهم بگیریم که وقتی پس از ما نسل ما نوبت حیات یافتند، متوجه شوند که با وجود حرمان زیاد، نوستالژی باقی آن، حرف ها دارد تا بهتر زنده گی کنند.

در ساده ترین تعریف، تاوان ما از اخذ امتعه ی خراب، همیشه ذهنیت نفی آن را نگه می دارد. بنا بر این، چرا فرهنگ نسازیم تا مردم با درک خرابی ها، اجتناب از زشتی ها را اصل بشمارند. مفاد اجتماعی این تامل، مردم را قادر می سازد با نوستالژی بد نیز هوشیار باشند.

مصطفی عمرزی

۱۳۹۷/۴/۸ ش

کابل - افغانستان

- بحران باور ها

تعویق گفت و گو های بین الافغانی قطر، هر چه باشد، برای مردم ما، تمدید نومییدی نیز بود. تنازع سیاسی افغانستان در کنار رویارویی مسلحانه، از بازی هایی اشباع شده که دو طرف مهم درگیر (حکومت و طالبان) سعی می کنند جهت کسب پرستیژ، اما بر محور جناحی عمل کنند.

شدت خشونت هایی که زنده گی اجتماعی مردم ما را سخت کرده است، گروه های مسلح مخالف را در موقعیتی نشان می دهد که از طریق ثقلت سیاسی تشهیر می شوند. تشخص جغرافیای این ثقلت، اگر برای مخالفان مسلح، دست آورد باشد، برای افغان هایی که ناگزیر در آن گیر مانده اند، قبول دشواری هایی ست که طرز بینش مخالفان مسلح از طرز حکومتداری می شود.

پنهان نیست که سیستم امارتی حاکم در جغرافیای مخالفان مسلح، افزون بر سیطره ی داعش، چنانی که تجربه شد و از منظر پوشش رسانه یی مکتوب نمانده، در زمینه ی تسهیلات و اولویت های مردم ما هیچ چیزی ندارد. تامین خشن امنیت، اما تهی از شرایط رفاه، هیچ دردی را دوانمی کند.

در جغرافیای جمهوری اسلامی افغانستان، ساحاتی که دولتی شمرده می شوند، فساد حاکم و سیاست زده گی عمیق که از طرز اداره ی ائتلافی با رویکرد احزاب و جناح ها شکل می گیرد، از شان دولت کاسته اند. زاد دولت از بطن حکومت های ائتلافی، درد مداوم سیاسی ست که افغان ها را نومید می کند.

تشتت مدیریت دولتی که در حضور خورده مدیریت های ائتلافی، خلاصه می شود، نگاه واحد به مسایل کلان ملی را کوچک کرده

روزگار / ۶

است. ما شاهد بودیم و استیم که شیوه ی برخورد ادارات امنیتی با مسایل در بسا موارد با قرائت های تنظیمی به خصوص جمعیتی - شورای نظاری، نحوه ی برخورد با مخالفان مسلح را در حد برداشت های جناحی از نگرش ملی، دور می کند. مخالفان مسلح، به خصوص طالبان از این جریان اظهار ناراحتی کرده اند.

آزمندی سیاسی گروه های تنظیمی مثال جمعیت و شورای نظار که مسایل کشور را قومی و سمتی دنبال می کنند، تلاش های حکومت های قبلی و کنونی را به بُن بست کشانده است؛ زیرا معنی صلح با مخالفان مسلح، پایان انحصار یک گروهک کوچک تنظیمی نیز شمرده می شود.

حکومت داکتر غنی همچنان در گیر ذهنیت انحصار مانده است. مزایای قدرت، هر چند در زمینه ی ناگوار سیاسی، اما تیم حکومتی را حریص می کند اولویت بقا را بر منافع ملی ترجیح دهند.

اعلام فهرست ۲۵۰ اشتراک کننده ی دولتی در نشست قطر، به معنی سبوتازر پروسه ی صلح نیز تلقی می شود. بی موازنه ساختن جریان نشست با سیاهی لشکر مشترکی که دولتی وانمود می شدند، در واقع دهن کجی به آن تلاش هایی ست که هر چند کاملاً امیدوار کننده نیستند، اما فهم مخاطب، شیوه ی برخورد و بالاخره حداقل تلاش برای تفاهم دو جانب افغان در ناملایماتی که مردم ما به کوچک ترین موارد نیز دل خوش کرده اند، در حد کمترین مفاد می تواند روی روان عامه ی افغانان تاثیر مثبت بگذارد که صلح، سراب نیست.

مردم ما در زمینه ی بازی های سیاسی در بحران باور ها گیر مانده اند. تقریباً به اطمینان می توان گفت تنازع سیاسی دو جانب مهم

روزگار / ۷

که در زمینه‌ی انواع درگیری قومی، فرهنگی و زبانی دنبال می‌شود، افغان‌ها را در چهار راه باور‌ها با بحران مواجه کرده است. بر چه کسی و کدام جناحی اعتماد کرد؟ آن چه از این ذهنیت حاصل می‌شود، نومییدی ست. میزان این نومییدی شاید در گستره‌ی کوچک (صاحبان زر و زور) زیاد نباشد، اما درک آن در زنده‌گی اکثریت افغان‌ها که در تمام جغرافیای افغانی درگیر زنده‌گی روستایی، شهری و نیمه شهری اند، از وضعیت رقت باری حاصل می‌شود که امنیت، ثبات و رفاه، تضمین نمی‌شود.

بحران‌ها باور‌ها جدی تر از گذشته، اثرات و تبعات بسیار بد دارد. در شرایطی که قصر پاسخ در باز‌های سیاسی، استمرار دارد، پُر کردن خلای فکری آسان نیست. در چنین وضعیت، ذهنیت‌های بیگانه به آسانی جانشین می‌شوند. ما می‌دانیم که سعی برای اشغال فکری در تمام انواع آن از دینی - مذهبی تا فرهنگی - سیاسی، مردم را حتی از تصور آینده‌ی بهتر، محروم می‌کند؛ هرچند در جغرافیای پیرامون ما در کشورهایی چون ایران و پاکستان از جاذبه‌ی سیاسی کاسته شده و مشکلات این دو کشور دخیل در افغانستان، عمیق تر می‌شوند، اما خلوت‌های کشورهای شمالی می‌توانند از نارضایتی‌های افغان‌ها بهره ببرند.

مردم ما در به دنبال زنده‌گی، از دورترین جغرافیا‌های کره‌ی خاکی سر در آورده اند. قصه‌های دیروزی افغان‌ها در امریکا، استرالیا و اروپا به واقعیت‌هایی ممتد در شرق و غرب، شمال و جنوب مبدل شده اند. از افغان‌های مهاجر در برازیل تا افرادی که مجبور شده اند در کشورهای فقیرتر حتی در میانمار یادگار بگذارند، مردم ما در سرگردانی به سر می‌برند.

روزگار / ۸

نوع دیگر تهدید، شیرازه ی زنده گی افغان ها را برهم می زند. بدتر از همه درك این حقیقت تلخ با این افاده توام می شود که برای رفع آن، چه کرده اند؟ در سالیان اخیر، افزون بر تنقید به سطح هتاکی که شوربختانه محور های اتحاد مردم را نیز آسیب زد (هویت ملی) مرکزگیزی با بحران باور ها شدت گرفته است. در واقع اگر مرجع اعتماد، وجود نداشته باشد، مردم برای حل مشکلات حتی از امیدواری باز می مانند.

- در این ویرانه، چند جا سبز اند!

سوا از کوشش های تنی چند در دولت که در ۱۶ سال اخیر، حداقل سهمی برای مردم و مملکت نیز نگه داشتند، بیشترین جنبه های زنده گی ما در اشتراک گسترده ی افغانانی رنگین می شود که با سرمایه ی شخصی در این کشور مانده اند.

هرج و مرج اجتماعی که حالا در شدت آن، در تمامی تار و پود حکومت به جریان می رسد، امید های ما را برای مامولی که سهم دولت برای مردم بود، به یاس دایم مبدل می سازد.

بدتر شدن اوضاع و بی رمق شدن اقتصاد، قبل از آن که خواب بُرده گان بالا را بیدار کنند، مردم را هراسان کرده اند. در جوی که شدت فشار ها، گونه ای از نگرانی عمومی را اندیشه می سازد و در این حس، در ۱۶ سال اخیر، سهم قابل ملاحظه ی تحفظ هويت و منافع ملی، بیشتر در گرو افغانان غیر دولتی می ماند، خط جهالت و مشی بی دانشی کسانی که مردم را از ده ها فرصت طلایی محروم کردند، اما همچنان نیازمند تایید (آرای) مردم اند، در هیچ کجایی نیست که در این ویرانه ی نود درصد غیر معمور، آرام بگذارد.

فکر کنم دو سال قبل بود که به ولایت لغمان رفتم و در معیت همولایتی ها و فرهنگیان، به جایی دل بستم که هرچند از آن جایم (لغمان) اما زنده گی در کابل، به حس دوری، افزوده کرده بود.

رنگینی و طبیعت لغمان را کنار می گذارم و از لطفی حکایت می کنم که در وسط نیمه ی برهوت، در چند طبقه به نام «مرکز فرهنگی دانش»، اما از پول شخصی، بار دیگر نمونه ای را به رخ می کشید که اگر طیف مردمان اهل فرهنگ و وطن نبود، نصیب

روزگار / ۱۰

ما از مشی دولت، ثقافتی بود که در تمام دم و دستگاه آن، بوی قومگرایی های مذمومش بلند است و در سایه اش، تضاد افغان و افغانستانی را در دوسوی خودی و اجنبی، ایده می سازند.

مرکز فرهنگی دانش با بیش از ۵۰۰۰ جلد کتاب که بخشی تحایف بزرگان فرهنگی ماست در جمع چند جلد کتابی که خودم اهداء کردم، نه فقط سهولتی برای لغمانیان است، بل آدرسی شد که طی چند سال، به ده ها برنامه ی فرهنگی را در جمع صدها افغان محترم و مهمانان خارجی، پذیرا شود. از حیث این سلوک، فقط ده ها ساعت خبر و فلم منتشر شده اند که چه گونه پولی که از کسب حلال، مدیریت می شود، بیشتر از فوران و بوران کمک هایی که نام کشور ما را در راس کشور های فسادپیشه، مهبیای «کتاب گینس» کرده است، موثر واقع شده اند.

رنج های عمران مرکز دانش را که تا حالا نیز مقروض است، در فقر مشهودی که فرهنگیان افغان دارند، فقط با اهدای کتاب ها و ارائه ی بیان و سخنانی اداء کردیم که اگر هر کس دیگر به جای اسدالله دانش بود، دلخور می شد. او با سی سال زحمت چاپ کتب فرهنگیان افغان، می دانست که در چند سال فعالیت مرکز دانش، ارزش معنوی آن اجتماعات همفکر، افغان و وطن دوست، چه بار فرهنگی دارند.

در بگیر و ببند معمول روزانه که از پایین ترین مسایل خانواده گی تا کلان ترین مسایل مملکتی مطرح می شوند، از دو روز پی هم، شاهد پُست های متواتر شدم که از آدرس دوستداران یگانه مرکز فرهنگی (به سطح یک ولایت) ارسال می شدند.

روزگار / ۱۱

خط سپیدی تا دهن درب «مرکز فرهنگی دانش»، کشیده بودند که در جهالت های معمول دولتمداران ما، در همه جای مملکت وجود دارند. من نمی دانم که طرح این خط، آیا به حقیقتی می رسد که به نام ماستر پلان کشیده اند یا می خواهند مرکز فرهنگی دانش را زیانمند کنند؟ چیزی که می دانم اگر در پس پرده ی این نمایشنامه، داد و ستد نباشد، این - معموره ی شخصی ست که جلو چشم دولتمداران را می گیرد تا به هر بهانه، جلو کسانی را بگیرند که بیرون از ساحه ی دولتی، حیثیت و آبرویی، اما برای دولت نیز ساخته اند.

اگر در ۱۶ سال اخیر، کار هایی شده اند (شخصی) شک نکنید که به این دلیل هم، جلو صدها سرمایه گذار و علاقه مندی را گرفته اند که با گسترده گی کار آن ها، بیش از همه، حیثیت حکومتی برباد می رود که مایل است در تریبون بلندپایه گان (تحمیلی) از چیزی بگویند که در حد کمترین، مخصوص دولت می شود. خبر های عجیب و غریبی که با آزرده گی سرمایه گذاران، عجیب تر می شوند، مشهر اند که شرایط دولت در زمینه هایی، بسیار غیر عادلانه، سنگین و خلاصه باعث می شوند کمتر کسی برای سرمایه گذاری در افغانستان، دل - خوش کند.

خبر دل آزار زیان فزینی که به مرکز فرهنگی دانش که گمان می رود شاید به سطح تخریب باشد، مرا مشوش کرد تا از این قلم، دینم را اداء کنم. این عمل، در رابطه ی صاحب و سرپناه، بی دلیل نیست. مرکز فرهنگی دانش، چنانی که از نامش پیداست، صاحبان زیادی دارد. فرهنگیان افغان در لغمان، یک خانه دارند: مرکز فرهنگی دانش. بنا بر این، هشدار می دهیم:

روزگار / ۱۲

سهل انگاری با گذشتن از خط سرخ ما، برای هیچکس ارزان تمام نمی شود. «زخم شمشیر را درمان است، اما زخم زبان، درمان نمی شود!»

در ویرانه ای که به نام افغانستان داریم، هنوز سروی نکرده اند که پس از بربادی های چهل سال اخیر، چند درصد این خاک، معموره دارد؟ حیثیت دولت در کارنامه ی زاری که از همه جایش شکست و ریخت پیدا است، معلوم الحال است.

ولایت لغمان با طبیعت خوش و مردم با وقار، اگر از ستر سرسبزی بیرون شود، نمونه ای از مرز و بومی ست که می تواند نمرات رهائشی چند میلیون دیگر شود. در این لم یزرع غیر مسکون، چه کاری به فکر و خیال ما (مرکز فرهنگی دانش) دارند؟! مگر مرض دارید!

در دنیای کوچک امروزی که هیچ بنی بشری مکتوم نمی ماند، لطفاً گند را به صحن ما نیاورید! مرکز فرهنگی دانش، مکان فکر و اندیشه است. خواهشاً به فکر و اندیشه ی ما گند نزنید! در محیط ملوث از میکروب های سیاسی، جا هایی که در خلوت هایی ما منزه مانده اند، در این ویرانه، چند جا سبز اند!



روزگار / ۱۳



روزگار / ۱۴



روزگار / ۱۵



روزگار / ۱۶





- سرزمین شهدا

گاه شدت مصایب، عادت ما برای دریافت غم و اندوه را می شکند و در حسرت آن چه از دست داده ایم، در منظر خون، تاریخی تداعی می شود که در زمان خطوط سیاه، بر دایره ی زنده گی ما کشیدند و در هاله ی این حصار، دود هستی ما در آسمان آبی، ابر های تار در تراکم و در گذار است.

در دشت ها، در کوهساران، در بلندی ها و در خاک خشک، نمین و تر، در ارضی که در همه جای این هستی غمین است، در گورستان خفته گان آشنا، مسافر، بیگانه و گمنام، چوب ها، آهن ها و توغ هایی در تکه های سبز، سرخ، سفید و سیاه، منظر افسوس از رنجی ست که در روزگار سیاه، از سهم ما از هستی و زنده گی بُریدند و در تکه پاره های آن، غمکده ای به بزرگی می رود که در مدام سلسله ی جنگ، فرزندان این وطن، هنوز در مسیر لوح تقدیر، چیزی از طعمی نیافتند که در تعریف خوش، زنده گی و شکوه زیبایی های آن است.

عادت ما می شکند، اما در منظری که در مناظر خونین، سرخی - سیلاب می شود و در بستر موج آن، اولاد مردم در تقدیری که حتی لحظه هایش از فهم ما بیرون اند، درست در لمحّه ای واژگون می شوند که شاید در اندیشه ی خوشی های آینده، شاید در جسورترین صورت تبارز، در جغرافیای میهن، پاس می دهند و نگه بان عزت و ناموس اند.

چینیان می گویند: «ارزش یک تصویر، بیش از ده هزار کلمه است!» به راستی، در دنیای ما در جهانی که در ژرفای ذره ها،

روزگار / ۱۹

عظمت حیات گونه گون می شود و از نگرش پهنای کهکشان، اُبّهت و عظمت آفرینش، ارزش دیدن را بیشتر می سازد، ترسیم غم ها در خطوط ادبیات، اگر به تاثیر تصویر نباشد، در قدرت کلمات، تکان فکر و اندیشه می دهد تا آن چه دیده ایم در بینش ما ایده شود و در این جاست که در خلط قدرت بشری، مفهوم تلاش برای حفظ، عزت و ناموس، اصل می شود.

جغرافیای ما، سرزمین مردمان شریف، در گستره ی فرهنگ احترام، اگر در باور ها، رسوم و آیین ها کتاب و قلم دارد، در آن منظر غم، در گورستان ها در وادی خموشان، ثبوت می کند تاریخی ترین سند ما در دارایی، واقعیت مردان، زنان، دختران و پسرانی ست که در خاک ها خفته اند، اما گواهی می دهند متن تاریخ، در جای دیگر به درستی وضاحت می دهد که خفته گان خموش در سرزمین شهدا، در وزش پرچم ها، تکان چوب ها و خط های بستر جاوید، ریشه ی این ملت در عمق تاریخ اند؛ هرچند به بهای هستی.

گستره ی زمین های خفته گان، شهدا و رفته گان در افغانستان ما در هستی ای که جاوید باد، به احترام خون های ریخته، در شهادت تاریخ، اندیشه می دهد در تضاد زمانه (مرگ و هستی) آن چه برای بقا، اهم تر است، بهایی ست که برای زنده گی، از زنده گی گرفته اند.

گورستان ها، خاک های فرزندان که در فراموشی گمنام شدند، در رنگارنگی آن تکه ها، تاریخ، درس، اما اندوه و غم هایی استند که در فراسوی آن ها هستی دیگر، اندیشه می شود و از ترسیم آن، اراده از درسی که می ماند، در سایه ی الم، توجه می دهد بحث حفظ، پاسداشت و حریت، هرچند در قلمپردازی در ادبیات، بیان

روزگار / ۲۰

و در کار فرهنگ، به راحتی و آزادی درمی نوردد، اما در تبارز کردار در عظمت، سنگینی قربانی ای را بر دوش می گذارد که الحق، صاحبان بزرگی و عزت، کسانی می شوند که در خفته گان خموش در میان خاک ها، اما بزرگان تاریخ و هستی ملت هایی اند که از سهم خویش گذشتند، اما در خون هستی، زنده هایی که در بستر دشواری های ما به آسوده گی می زیند، به درستی احترام نمی گذارند.

کاش از آن ایثار و حماسه در سهم توده هایی می افزودند که از قسمت آنان بُریدند و در غم هایی که فراموش نمی شوند، اما در حیاتی به پایان می رفتند که در انجام هر نیکی و هر نکویی، پاداش می دهند و از فرهنگ آن، هر چند عزیزی نیست می شود، اما یاد او در ارزش آثار، کسانی را زنده گی می دهد که در پایان هر شب و روز، اگر در عادت طبیعت رفتند، آسوده می روند.

سرزمین شهدا، خاک هایی از تکه ها، پرچم ها، توغ ها و چوب های لرزان در سیاهی های چشمگیر در سکوت غم، بیشتر می شوند و در گرفت روزگار، حدودی افزوده است که خلاف عادت طبیعت، بار یافته گان آن، زودتر از فرجام، در کمال آرایش انسانی، جوانان، مردان و زنانی بودند که در اندیشه ی زنده گی، ناگهان به نیستی می روند و در این طبیعت غیر، عادت ما در جایی می شکنند که صورت غم بزرگ می شود و در دریای خون، نزدیکان، خواهران، مادران، پدران، برادران و دوستان ما در رنگ های تصویر، اما در خاطرات ناخوشی تداعی می شوند تا بنالیم و شکوه کنیم در تلخی این تاریخ تار، مقاطع حیاتی را بیشتر می سازند تا در فراموشی آسوده گی های گذشته در شور و شر

روزگار / ۲۱

مصایب، حیران و مجروح، در هرج و مرج تعدی و فشار، معنی زنده گی در مُرده گی به سرابی بماند که از آغاز تاریخ نحوست (هفت ثور) در پی سیرابی به جایی نمی رسیم.

درد ما، درد های بسیار دارد. اگر ادبیات قلم در سالیان دراز، در گیر شرح ماجراست و در این تفسیر، صورت تاریخ، سیاست، اقتصاد و فرهنگ در چپ و راست گرایش ها از «چرا چنین شد؟» می آورد، اما در انجام آن، درمانده می شوند، زیرا وسعت غم های ما در تعریف ماجرای نیست که فقط سیاسی می شود.

در پستی و بلندی زمان، نوبت هر دو «مقدر» است، اما درد ما درد «نیستی» عزیزانی ست که هر چه «خوب» داشتیم، «بیشتر» بستند، کشتند و مجبور کردند بروند.

در سرزمین ما، گور های خفته گان خوب، زیاد می شود. سرزمین شهدا؛ خاک هایی با تکه ها، پرچم ها، چوب ها و بُریده هایی که در وزش باد تکان می خورند و این واقعیت در میان خاک های سرد، گرم و نمین که روزی بر فراز آن ها بودند، تاریخ فرزندان فهیم، آگاه، مبارز و راستین، اما از دست رفته ی افغانستان شده است.



- خون در کف و فاتحه بر سر - (در غم شریکی ملت هر دم شهید)

ما به سرنوشت، به لوح محفوظ، به آن چه از ازل مقدر شده، اعتقاد داریم. در ایمان به این سرشت، در تاریخ زنده گی در روزگاری که غم ها و اندوه هایش بسیار اند، نسلی از مردمان این ماوا در پریشانی ها، به ماتم نشسته اند. ابر های سیاه در بوران خونین، امواج سهمگین اند که در تلاطم آن ها، دورنمای روز های خوش، نه در جلو است، بل به یاد گذشته های خوش، ملت ما را مستاصل می کنند تا در عجز، مضطرب و مشوش، در نوبت های دریای خون غرق شوند که سرشت شان در سرنوشت مقدر، نسلی را از کودکی به پیری می برد تا در تمام آن، بیشتر از امید بُیرند.

خون های ریخته، کالبد های شکافته و اندام های پاشیده، لرزان و متورم، آینه ی سهمی از سرنوشت ما در عمر یک نسل آدمی در ذهن می نشیند تا در رسم روزگار، در غم های تنهایی، در هراس از ناپیدایی تکیه گاه امن، سُست و کند در زمینی برویم که در تاریخ خاک ها، بسیار سرخ است.

در کلیت حصار تنگ، مردمان خسته از جنگ، جوش می خورند تا در خلط خون، گوشت، پوست و سرنوشت، حقیقت دیگری رونما شود که در تنوع این غم، سهم ما از درد ها و قربانی ها خاص نیست.

یک نسل در تحول سیاسی در چند گانه گی رژیم ها، بزرگ شده است و عادت می کند در فشار آسیب ها، شاید در اندیشه ی ضیاع جان، سرنوشت او، همان مقدر نوشته، این الم، زیاده باشد.

روزگار / ۲۳

مردمان دردمند در خاطراتی از زنده گی، در یاد های عزیزان، در این جغرافیه، کجایی ندارند(امن) که اگر باشد، در کمترین، اما در بیشترین(ناامن) جسمی از عزیزی در رنگ خون، در حسرت زنده گی در «زیر دیوار آرزو»، دفن نکرده باشند.

امواج هستی بشر در کاشانه ی ما، مردمان خون به کف، فاتحه بر سر اند که در درازی چهل سال فریب های سیاسی، اما در فصل های کوتاه سبز و خوشی، به ناچار قیمتی می دهند که در تجربه ی آنان از زنده گی در هجرت، در قیود و سایه، اما گران نیست.

تردید در زنده گی با خون های ریخته در عمری که به سنت طبیعت، آخر نمی شود، خفقان مردمانی ست که در گستره ی جمعیت های میلیونی، قربانی اند. فراریان در حاشیه ی سرنوشت، شانس یافته گانی بودند که هر چند جسم را بُردند، اما روح شان در مسیر تاریخ، به گذشته می کشاند تا نسلی که از بذر این رنج در جای دیگر است، اگر می پندارد، درد او در نبود ملموسیت آن خاطره، به رنجی نمی رسد که در نیای او بود.

در هرج و مرج این هراس، زنده گی از معنی می افتد و مرگ در عادت رفتار، سایه ای ست که در نبود امن سیاسی، مردم را در عذاب تلخ کامی، نومید می کند تا در نوبت های غم، هرگاه زیان دیدند، فریاد کنند سرنوشت ما در مقدرات غم، فشرده می شود.

شرح این سیما در سیمای که در خون است، از کنار قلم می گذرد و حافظه ی مردم، ذات می شود تا نومییدی در سلاله ی نسل قربانی به فرزندان برسد که حق شان در تنگنای این جا، نوید زنده گی ست.

ارثیه ی آدمی در سرزمین های خون، اگر خون در رگه های اولاد است، ذات آن خسته از جنگ در یادواره های غم، پیوندی ست

روزگار / ۲۴

در صدور درد که اگر مردمان این جا، از درک آن، به خوبی افاده می کنند، در این مقدرات، این - تنها سایه ای نیست که بر زنده گی او، پرده زده اند. او وارث غم هایی ست که در سالیان درد، رنج و اندوه، از اضطراب در ناخوشی تکان زنده گی، به یاد آورده است در ملجای پدر و در آغوش مادر، وقتی شعور در حیات او، به کودکی، جوانی و میان سالی می رسد، به یاد بیاورد حافظه اش در اصل وراثت، اندوخته ای دارد تا در اضطراب آن، خطی در سرنوشت سیاه باشد.

در دریای خونین «قسمت»، توده های این جا، سال هاست که غوطه می خورند، اما در شگفتی این راز، در طوالت اندیشه، پاسخ ما در هیچ مکتب، اندیشه، دین و مذهبی یافت نشد که حسب طبیعت، اگر در پایان هر تاریکی روشنایی ست، چرا در پایان هر سپیده، بانگ شوم سیاهی می آید؟

هیچ خوشی ای مدام نیست و هیچ مکدری همیشه، تار نمی ماند، اما اعتراض ما در مظلومیت های مردمان دردمند، به غصه ای می ماند که نصیب ما از این هیچ و است، مساوی نیست.

عمری در روگار دراز، در هر لمحہ، لحظه، ساعت، روز، سال و ماه در این تاریخ که حالا به چهل سال می رسد، آن پایانی که نوید روشنایی پس از سیاهی ست، در هیچ فرهنگی که در سنگینی سنت های این سرزمین، نقشه بسته اند، به اطمینان نمی رسد که می توان بر فردایی دل بست که حداقل، میزان خوب و بد آن، مساوی باشد؟

مردمان غمکده ی این جا، در رواج باور های «شکران»، ناشکر نیستند، اما رمق آنان در ضیاع هستی ای که «حق» است، به این

روزگار / ۲۵

معنی می رسد که حق آنان در هرج و مرج، در اتلاف، زیاده هدر می شود.

زنده گی در این جا، به معنی زنده گی نیست. مردمان قربانی در نومیدی ها، در یاس، افسوس و درد، قسم خورده گانی اند که در بازی های سرنوشت، در زیاده های خطوط سیاه تقدیر، در توده های چند، قربانی می دهند؛ می گیرند، می زیند، می ایستند، اما در دشواری های این استمرار، به زنده گی می اندیشند.

در چند فصل تحول، انقلاب- واژه ای بود که در رسمیت آن در اعتقادات سرخ (کمونیسم) راست برآمد تا از خون هایی که از آن تاریخ به ناحق ریختند، این رسم در التهاب سیاسی، به بهای خون، در مقدرات ما بماند تا به یاد ستم رسیده گانی که به زاری کشتند، از عقوبتی در امان نمانیم که از شومیت زشتی، شهری به بزرگی، عظمت و شان روم سوخت و معنی این تاریخ، در جلو ما در سرخی هایی نوبت مصایب، در سرنوشتی «درس» می شود که در آموزه های آن، یاد گرفته ایم نصیب ما از درد، خیلی زیاد می شود.

شرح تصویر: یک مرد دردمند و غم رسیده ی پشتون.



- افْتیده گی پس از ایستاده گی

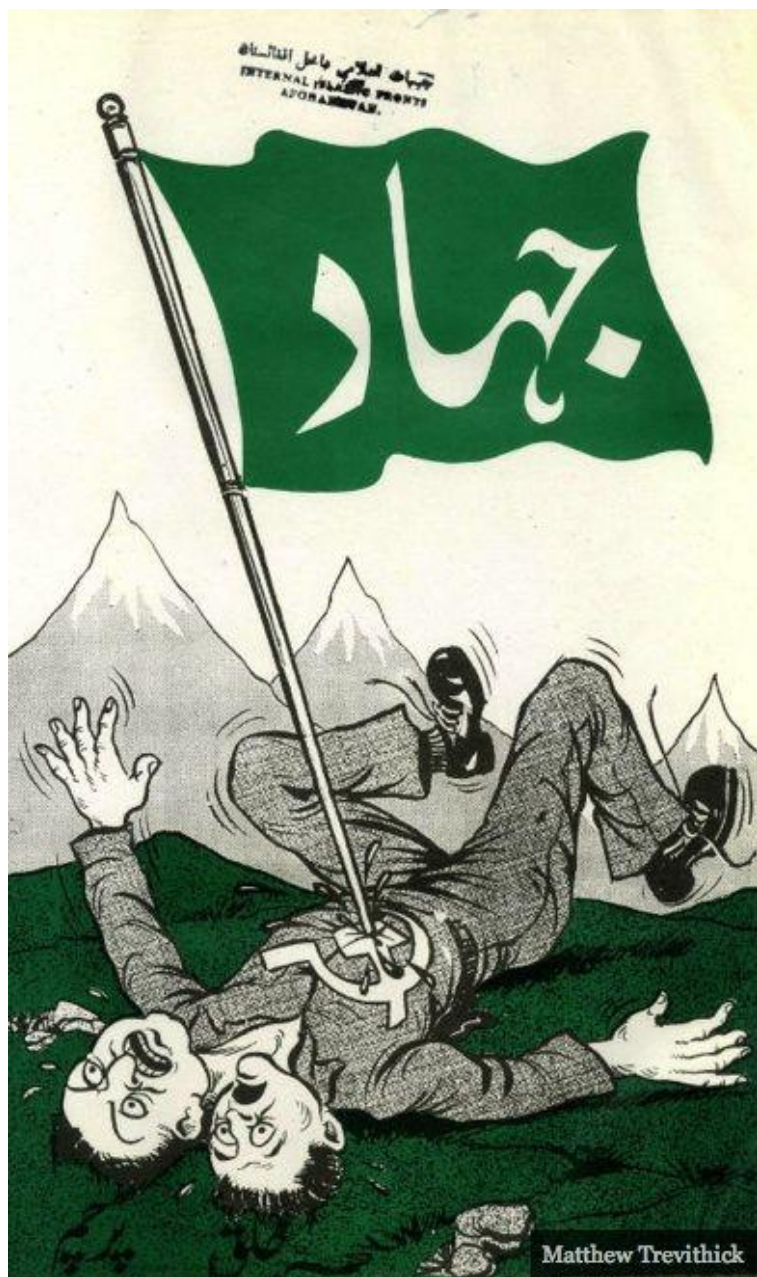
۲۶ دلو، آخرین روز شرمساری سیاسی - نظامی اتحاد شوروی پیشین در افغانستان است. این تاریخ، بُرد افغانان در یک آزمون بزرگ بود.

اما در زمینه ای که برای برداشتن گلیم متجاوزان، مسابقه یی کرده ایم، سال ها پس از خروج آخرین جنرال روسی و واحدش از افغانستان (بوریس گروموف) افْتیده گی گسترده است. تو گویی توده هایی که در جغرافیای افغانستان، شان آدمیت یافته اند، نیازی ندارند مگر این که فصل های بیشتر ایدئالوژی ها در این جا مخطوط شوند.

میدان داری، توان افغانان برای هر رقابتی را هزینه می کند که حاصل تاریخی اش، چند جلد حماسه و افتخار می شود؛ اما مردمان توان باخته در میدان پیروزی، بیش از دو دهه پس از پیروزی بر شوروی، هنوز محتاج اند و فقط برای برپایی بشری، آینده نمی یابند که اگر سهم بیشتری از عمر سیاسی نیافتند (خدا نخواست) گذشته ی حماسی آنان را در پای «تلاقی»، تفسیر کنند.

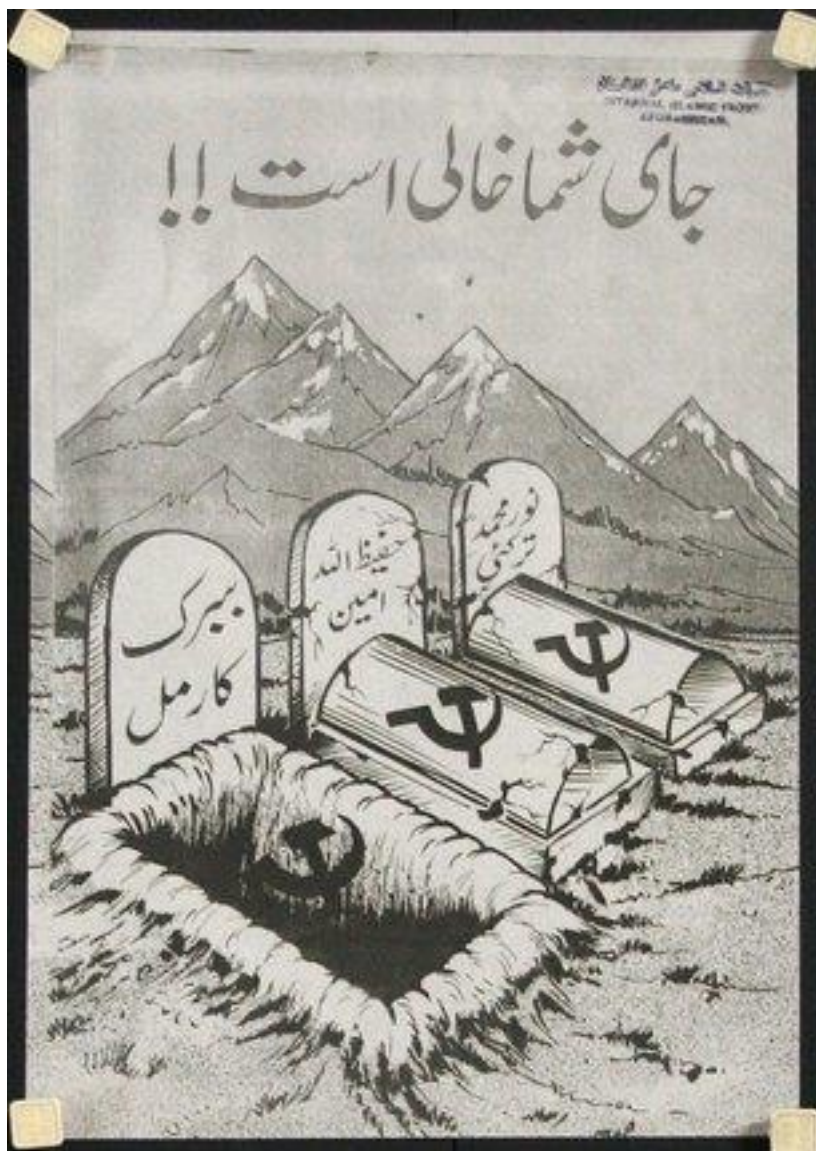








روزگار / ۳۰



- بی احساس، بی عاطفه

تبصره و مقاله بر رویداد های ناگوار، اگر در ممتد آن ها، باعث اذیت و کسالت نشوند، باعث شناخت از چه گونه گی هایی می شوند که در ابعاد تبیین، می توانند در شعاع کار فرهنگی - رسانه یی به نوعی آموزنده و انتباهی شوند.

بهانه ی نوشتن این مقاله، تماشای تصویر غم انگیز هموطنی بود که در عنفوان جوانی، روی جاده افتیده است. تبصره های شبکه های اجتماعی، حکایت از قتل او داشتند. مشاهده ی جوانی که از سلیقه ی او در پوشش و شهری بودند، بدون شک گمان تحصیل و تربیه بیشتر می شود، در تکرار چنین حوادث، اگر در عادت طبیعت، مردم را بسیار متاثر نمی سازد، به این معنی نیست که مانند کسی در بالای او، بی تفاوت و آیسکریم در دست، باید عکس بگیریم.

بسیار مطمئن نیستم آیا این عکس با آن دو گونه گی (مقتول و آیسکریم به دست) سلفی ست یا تصادفی، ولی تماشای یک جوان افغان در چنین وضعیت، شباهت های زیادی را مثال می آورد که مردم رنج دیده ی ما در تکرار حوادث خونین، غم انگیز و جنایی، به اثر عادت، صرف برای ضیاع وقت، جمع می شوند.

وقوع یک حادثه ی کوچک در جاده های کابل، باعث جلب توجه جمعیت بزرگی از مردم می شود که با مشاهده ی آنان در چند لحظه ی قبل، فکر می شد این جریان پُر شتاب، برای امر یا مامولی عجله داشت.

با نوشتن این مقاله، نمی خواهم سراغ کسی برویم که آیسکریم می لیسید یا شماری تحریک شوند تا وی را تشهیر کنند. هدف این

است که فشار ناشی از مصایب و دشواری هایی که مادیات مردم را تهدید می کنند و همواره اخبار غم را به خانه های افغانان ارمغان می آورند، چه گونه بر روح و روان مردم ما تاثیر گذاشته اند.

می خواهم اعتراف کنم بارها از مسایلی که منجر به کشیده گی های فزیکمی شده اند، به اثر عادت دریافت چنین مواردی کنار کشیده ام.

تکرار و افزایش حوادث ناگوار، مانند سالیانی که در حکومت تنظیمی، زیر باران راکت در کمین اختطاف ها و جنگ های کوچه به کوچه، زنده گی می کردیم، تکرار خشونت ها و دوام آن ها، مردم را در مقام بی حسی و بی عاطفه گی، عادت می دهند.

سوگمندانانه تحریف ارزش ها، فرهنگ افغانی و اتحادی که به دلیل عناصر دینی و منشه از قرن ها زنده گی باهمی مردم ما در این کشور بودند نیز با تضعیف، مردم را بی تفاوت ساخته اند. در چنین فضایی که جامعه ی تحصیلکرده در ستیز و جدل قومی، حزبی و سمتی، بدتر از مخالفان مسلح عمل می کنند، پُر کردن خالیگاه فکری در خالی بودن شکم ها، دشوارتر از هر کاری ست.

رویداد های تاریخی مردم ما در حماسه های ضد استعمار انگلیس و روس، نشان دادند با وجود بریادی خانمان مردم، اما وحدت فکری و تشجیع افغانان با باور های افغانی و دینی، مردم را از کنار مصایب بزرگ عبور می دادند و به آرامش های آزادی می رساندند.

خالگاه فکری ناشی از تشدید تفرقه، ستیز، تحریف تاریخ و فرهنگ در منظر هتاکی به دیگران و حتی ارزش های دینی، مردم ما را در خو(عادت) به مادیاتی که در ۱۶ سال اخیر، در شگفتی مثال های تحایف بانکی، غرق کرده بودند، در پی آمد های اقتصاد مصنوعی، به خصوص در طیف مردمان آسیب پذیر و زیر خط فقر، به نوعی از بی حسی و بی عاطفه گی کشانده است.

در روان شناسی انگلیسی که می گویند «شکم گرسنه، ایمان ندارد»، اهمیت یافته هایی بروز می کند که مردمان جامعه ی آسیب دیده از جنگ در زمینه ی بی قانونی ها و زیر شدت تهاجم، به ویژه فرهنگی، چه گونه در برابر هموع، احساس بی تفاوتی می کنند.

شاید این حس برای همه دست داده باشد که زیر شدت دشواری های ناشی از عدم اشتغال و سرمایه، نفرت عجیبی در برابر کسانی به میان می آید که چنان مشکلاتی نداشته باشند.

تضاد های اجتماعی که در نخست در ردیف مشکلات چند تن زاده می شوند، از رهگذر نبود عدالت اجتماعی، حاد شده و به گونه ای تخریش می کنند که وقتی قربانی می گیرند، تفاوتی نمی کند تاجر، سرمایه دار یا ثروتمندی را زیان رسانده اند که دارایی های او غیر قانونی نیستند و در یک جریان منطقی و به اصطلاح حلال، کمایی می شوند.

شاید به اثر وسواس و دقتی که ناشی از شیوه ی کار باشد، در قبال آن چه دیدیم، سختگیری کرده باشم، اما یادمان نرود سالمیت ها، فقط در یک زنجیره ی منطقی تامین امنیت، اقتصاد، کار، سرمایه و «بود» معنویات فرهنگی، نحوه ی برخورد ما با رویداد ها را با احساس و عاطفه، انسانی تبارز می دهند.



- پانوشت

سرنوشت در مفهوم حیات، در باور های دینی «قدر» و در باور های انسانی، مسئله ی انسان در جدل و شتاب است. من نمی دانم این ترکیب (سرنوشت) از چه زمانی در ترکیب «سر» و «نوشت» در اندیشه ی چه کسی بسته شده و در کاربرد ادبی، مستعمل می شود. هرچه باشد، معرفه ی این ترکیب در غنای زبان، آفرینش هایی در انجام زنده گی، تکثیر می کند.

من در نوشته های مختلف از این ترکیب به مفاهیم پایان، رفته، مقدر و آن چه می نویسند، بسیار استفاده کرده ام. بیشترین مفهومی که از این ترکیب، شناخته می شود، پایان ماجرای زنده گی است، اما در قافیه باخته گی حیات، در آن جا که وفق مراد نیست و در جامعه شناسی که بی عدالتی از نفس اماره ی سیاسی، بیرون می شود، تکثیر ناشی از اضداد و ترادف، نیازمند تنوعی است که اگر در این جا به مفهوم «پانوشت» به کار می برم، به اصل دیگری منوط می شود که در «قدر»، نصیب بسیاری را «غم» نوشته اند. اشتباه نشود که منظورم زیر نویسی نیست، بل در این ترکیب به المی اشاره می کنم که اگر در «سرنوشت»، مسرت برای بسیاری به بالایی می انجامد، در «پانوشت»، به فرجامی می رود که در حال نزار قربانیان، چند دسته را معرفی می کند.

برای کاهش فشار های ناشی از مشغله ی دایم فکری و جبران مافات فزیکمی - ورزشی که فقط تا دو - سه سال پیش مرا با هشتاد کیلو وزن و بازوان ۱۹ اینچ، جوانی در نیمه آماتوران بدنسازی معرفی می کردند و برجسته گی های عضلاتی و بزرگ آن ها، خطوط دید و تحسین عابران را به دنبال داشتند، پیاده رویی را در

روزگار / ۳۶

فرصت هایی غنیمت می شمارم تا دوباره موفق شوم به ورزشگاه بروم. در این طی طریق، بینش اجتماعی، اندیشه هایی نیز می آفریند که روزی در منظر قربانیان بلای سیاه (مواد مخدر) به مفهوم «پانوشت» رسیدم.

از مسیر کوتاه ی سنگی به سوی دهمزنگ و از آن جا از کنار پارک نواحدات شهر که از محلات مورد پسند کابلیان در کنار دریاست و در جمع فامیل ها از تفریحات مدرن آن لذت می برند، به پُل تاریخی آرتل رسیدم. این پُل که از یادگار های مهندسين آلمانی در یک صد سال قبل است، بنا به کثرت استفاده مسدود و محافظت می شود؛ زیرا احتمال فروریزی آن بسیار می باشد.

کمی جلوتر در موسم بی آبی های دریای کابل، در زیر پُل نوساخت دیگری که فابریکه ی حربی واقع باغ جهان آرا را با جاده ی میوند، وصل می کند، انبوه جوانانی به چشم می آیند که در قسم معمول این منظر، اگر عادت کرده باشیم، قربانیان مواد مخدر اند.

در کشوری که نیازمند کمک است و فقیر شمرده می شود و در تامین درآمد های سرسام آور مواد مخدر، رتبه ی اول را دارد، مردم این کشور با قربانی هایی که حالا به جمعیت سه میلیون می رسد، اکثراً در کثافات آن، نفس می کشند.

اقتصاد مواد مخدر، خلاف شهرتی که در بدبختی های ما حساب می کنند، ارز هایی نیز دارد که در کنار تهیه ی احتیاجات جناح های درگیر و فساد قاچاق مواد مخدر، با تامین نوعی از حیاتی که در باور های ما حرام پنداشته می شود، اما با رونق عجیبی به عمرانات، شرکت ها و توده هایی می افزاید که با این اقتصاد، ولی

روزگار / ۳۷

کمترین شماری را نشان می دهند که از میلیارد ها دالر، کمترین مفاد را برای بزرگ ترین تولید کننده ی مواد مخدر جهان، به ارمغان آورده اند.

رخوت ناشی از مواد افیونی، مبتلایان به مواد مخدر را به موجوداتی مبدل می سازد که در مرحله ی افلاس، برای تامین آن، دیگر به هیچ چیزی اهمیت نمی دهند؛ هرچند تصویر معتاد در همه جا یک سان نیست.

معتادان اروپایی و امریکایی، با تامین دایم مواد و کفایت مالی، کمتر به حال زاری می رسند که از مردان و جوانان ژنده پوش و ژولیده مو، به عادت دید ما در افغانستان مبدل می شوند.

در واقع فقر مشهور و عدم تامین دایم، طیفی از مردم ما را به حال و روزی می اندازد که در بدترین نوع، حتی گذشتن از کنار آنان دشوار است.

قطع رابطه از خانه، پس از انواع سوء استفاده که گاه با کشاندن شریک زنده گی به فحشا نیز نمونه دارد، در کاهش مدام درآمد ها، معتاد افغانی را به گدایی، به جاده ها و در میان کثافتاتی می اندازد که برای تامین ناچیزترین مقدار مواد مخدر، شب و روز می گذرانند تا به زاری بمیرند.

پایان موسم گرما، پایان شاخه های شکسته ای ست که در اخبار غم و رنج، از کنار سیاهی های اجتماعی، اما بیشتر در فضای باز طبیعت شهری که در متن، فقط در دریای بی حال کابل یا در گوشه های جاده ها و پارک ها در آخرین رمق های سرسبزی، پانوشت آدمانی را نشانه می زند که حتی به ناموس رسیده اند. طیفی از زنان و دختران در کنار عذاب مشهود اجتماع، در رسمیت

سنت هایی نیز قربانی می شوند که حد او را همچنان در رقم بالای جنس دوم (به اجبار) نگه می کند.

تماشای معمول قربانی از نوعی که معتاد مواد مخدر می گویند، در کثرتی که به سه میلیون رسیده است، عادت بینش را با تکرار به عمق فاصله می رساند و در باور به این که زیاد اند، آسیب های اجتماعی در کنار گوش ما، فقط کمی ست که زنگ بزنند.

در لحظه هایی که از قربانیان سرنوشت به مفهوم «پانوشت»، می اندیشیدم و تصویر می گرفتم، حس گریخته از تفاوت که به بی تفاوت می رسد، فقط یکی را به رمق آورد تا با نشانه ی دست، اعتراض کند: اخذ تصویر برای چیست؟

در جامعه ی ما، هراس از رسوایی یا در واقع «بی آبرویی»، ماجرا هایی دارد که برای نماندن در ذهن جامعه، قربانیان پشت صحنه می شوند. بارها در ماجرا های جنایی شنیده، خوانده و دیده ایم که برای فرار از اخبار بی آبی، تحمل کرده اند قربانی باشند. موجودات در حال زوال، با رمق هایی که از جوانی دارند، در محیطی انباشته از کثافت، آن قدر بی تفاوت اند که به مفهوم سنتی کنایی و توهین آمیز «بی غیرت» می رسیم. این خطاب، زمانی وارد می شود که فردی در عدم رعایت عمومیات اجتماعی، خواسته یا ناخواسته، در آخرین مرحله ی تضاد واقع می شود.

توده های قربانی مواد مخدر در دنیایی که به قول خودشان التیام زخم های ملموس اجتماع است، آن قدر غرق می شوند که در تخیل آن، ماورای حس، در جهانی شکل می گیرد که در قریب بدبختی، پس از رفع تصنع خیالات خام، تکانی ست در حقیقت احاطه از گنده گی هایی که برای رهایی از آن، باید در میان

روزگار / ۳۹

گندی زنده گی کنند تا از این اقتصاد، در این سرنوشت سیاه، به سودای تساهلی که خیالی ست، شمع می شوند که زود می سوزد، اما آتش آن در کار هیچ تاریکی ای نبود.

هنگام ترک عادت معمول دید، اندکی به مردمانی نگریستم که در جغرافیای سوژه های بدبختی در گُل، مجموعه ی چند میلیون معتادان اند، اما جزییات آن، میلیون ها داستان نگفته ی فرزندان این سرزمین اند که در «مقدر» به ذهنیت من «پانوست» را ترکیب کرده اند. در نوشت اینان(مقدر)، جای بالا(سر) وجود نداشت.

توضیح:

«پا» در این ترکیب(پانوست) به مفهوم «پایین»، آمده است.



روزگار / ۴۰



روزگار / ٤١



روزگار / ۴۲



روزگار / ۴۳



روزگار / ۴۴









روزگار / ۴۸



مصطفی عمرزی

- جدایی

در ادبیات ما، واژه ی «جدایی» در برگ های بسیاری جا دارد. شاعر شیفته ی یار، از غم او، این واژه را دوست می دارد. هجرت، بهانه ی استفاده از این واژه است. حرمان، می تواند مورد استفاده آن را بیشتر کند. ظلم و ستم، زمینه ی توضیحی- اجتماعی این واژه می شود.

برای درک بسیاری از مفاهیم و کلمات، هیچ چیز به اندازه ی تاریکی ها و تلخی های روزگار نمی توانند مفسر خوب واژه ها باشند؛ اما شکل گیری و عرض اندام مفاهیم، منحصر به فضا و نوای مشخص نمانده است. انسان، تعریف جسمی یک پدیده ی حیاتی ست، اما نمی تواند جدا زیست کند.

آدم ابوالبشر و همسرش حوا، آفریده هایی بودند که در ترسیم حیات انسانی به جوامع، یک جا در محیطی سعی کردند که از این آغازین های اعتقاد به زنده گی در زمین، دوری به معنی جدایی، نقطه هایی اند که فقط در پایان آفرینش، گذاشته می شوند.

انسان برای بقا، محتاج همنوع است. برای رشد، توانایی و انرژی کار، به خورد و نوش، برای زدودن افسرده گی، به تفریح، برای سعادت و گذار از آزمون زنده گی، به خدا توسل می جوید. معنویت توسل به خدا، انسان را انگیزه می بخشد تا مل بر زنده گی را روی منطق تعامل استوار کند.

سیر اجتماعی بودن، درست در برابر مفهومی شکل می گیرد که در انگاره های هستی، انسان را نگران می کند با ساخت جوهر واژه ی جدایی، الهام فرهنگی، روی رفتار و تحرک او اثر بگذارد.

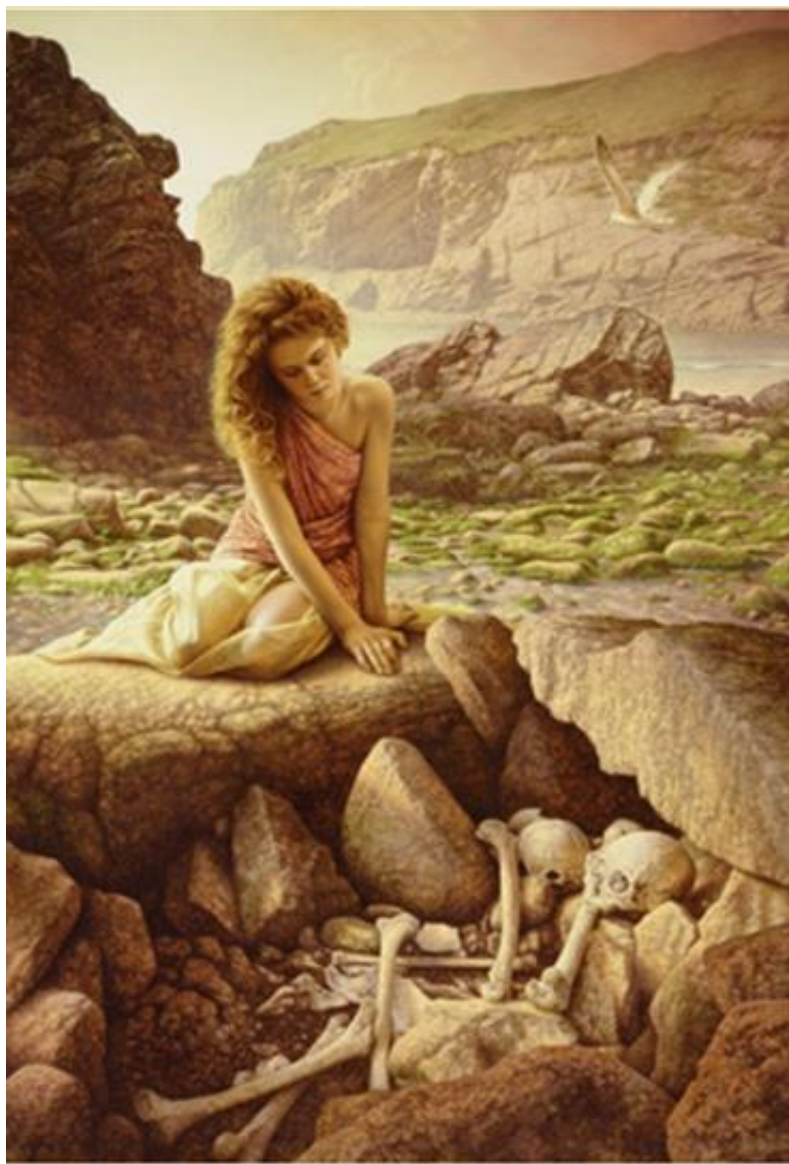
احتیاج، شراکت، حمایت، درک عواطف، بیان و رفتار، به حس کنار گذاشتن دوری یا انزوا کمک می کنند. سیر فراز و فرود زنده گی که محصول نوسان اندیشه ی آدمی ست، با نیاز به این فرهنگ، اخلاق، تمدن و پیشرفت را با خود می آورد. برعکس این گذار، انزوا، تجربه ی اندوه و غم هایی بوده که مفهوم جدایی را در تاریخ تخلیق انسانی، حک می کند.

نیاز های انسان ها باعث می شوند مفهوم جدایی، جدا از زنده گی فرزندان آدم نباشد. تداعی گذشته، دنیایی که غیر ملموس شده در بازتاب شتابی که با هر گام از حال به آینده می رود، انزوا را خدشه ای می داند که مقطعه ی آن، حیات را از طبیعت سوا می کند.

در انزوای حیات وحش در این مثال خوب تنهایی، آب ها در رودخانه ها، ریشه های فرورفته ی اشجار در عمق زمین، سنگ ها و بالاخره آدم ها، تنگ هم، حالت مداوم دارند که در هر چرخش آن، تحویل امانت زنده گی، هر چند با فسیل هایی حیات پیشین، اما به این باور می انجامد که فقط در کنار هم می توانند دوام بیاورند.

انزوا، تامل فکری بشر از تجربه ی تلخ دوری ست. احساس می کنم درونمایه ی این واژه، به ویژه در آثار اندیشمندان صاحب جا و مقام، رشته های زیاد دارد که در همه جای زنده گی آدمی، درد ها و غم های او را نشانی می دهد. درک این معنی، اگر در زمینه ی فرهنگی، ابعاد ادبی دارد، در زمینه ی ملموس، حیاتی ست که بی صدا خموش می شود و بی صدایی، حس آزار دهنده است.





- آزرده گی به بهای زیان مردم

از زمان رد فرمان تقنینی رییس جمهوری غنی راجع به درج کلمات افغان و اسلام در ولسی جرگه، تا موضع گیری جانبدارانه پیرامون عطا محمد نور، آزرده گی بازیگران سیاسی افغانستان، وارد مرحله ی دیگر پوچی و هرزه گی شده است.

فرمان تقنینی رییس جمهور را رد کردند، زیرا از او آزرده بودند، اما رخ دیگر حقیقت نهان ماند که آن فرمان، بر اساس خواست میلیون ها افغان، صادر شده بود. رییس جمهور با توشیح میراث حکومت کرزی، اشتباه کرد، اما با اعتراض مردم، صدای آنان را شنید و به آن احترام گذاشت.

ماجرای پایان دوسیه ی والی بلخ، بار دیگر ناراضیانی را ترغیب کرده است تا با نمایش سطح پایین شعور، مردم را از سیاست و سیاستگذار، دور تر کنند. معاون دوم ولسی جرگه با اعتراف به جرم (قانون را نقض کرده) و قوماندان امنیه ی کندهار با تامین امنیت سیاسی عطا محمود نور (حمایت) ثابت می کند دریافت ما از پخش اخبار رویداد های سیاسی در افغانستان تا سال های دیگر نیز ناخوش اند.

باور های فرهنگی، اگر باعث گسترده گی سوء استفاده ی مخالفان این کشور و مملکت می شوند، پایین بودن شعور ملی و فقر سواد سیاسی نیز کمک می کنند مخالفان قسم خورده ی افغانستان و افغانان، استفاده کنند.

طرفداران عطا محمد نور، حتی با تحلیل تاریخ گذشته ی افغانستان، وانمود می کنند که اگر طرف های معامله ی ایل و تبار شان نبود، منطق اکثریت تاثیر گذار در این کشور، حداقل در چهل

سال اخیر، درست نبوده است، اما در برابر این ادعا، این واقعیت که گرایش های حزبی، دینی، ائتلافی و تجارتي مردمی که به اکثریت (پشتون ها) منسوب می شده اند، حقیقت تلخی را به نمایش گذاشته اند که تحلیل ضعف های حاکمیت کرزی نشان می دهد، اگر از درایت و کفایت کامل بهره می بُردند و حرص آنان برای معامله و سود، کمتر از جرات و جسارت می بود، منطق این حقیقت که اگر والی بلخ را فرشته نیز بشماریم، طول ولایت ۱۴ ساله، در هیچ مدیریتی جواز ندارد.

فروریختن قیافه ی کذایی به اصطلاح امپراتور شمال در ولایتی به کوچکی بلخ، آوار برجی ست که در شوخی های روزمره، می تواند مصداق «برج زهر مار» یک واقعیت تلخ تنظیمی باشد.

جناح های متخاصم، به هر گروهی که تعلق داشته باشند، یاد شان نرود، طوالت تنازع برای منافع و اغراض شخصی، در حالی که حقیقت میلیون های مردمی تبارز می کند که از اندک ترین عمل و بیان آنان همیشه زیان کرده اند، فاصله میان دولت و اتباع را بیشتر کرده است.

سطح بی اعتمادی مردم به مسوولان حکومتی، آن قدر بالاست که به تناسب آن، سطح انتقاد با تندی، شدت و حتی هتاکی نشان می دهد شانس کسانی رو به افول می باشد که به هر بهانه ای عمل می کنند، اما سوگمندان به توجه نکرده اند بهای آن را چه کسی می پردازد.

در چهل سال اخیر، مردم و مملکت را ملعبه ی هر کس و ناکس ساختند، اما حالا در مدنیت یک بار مصرف که بقای آنان وابسته به خیرات خارجی ست، تنازع و درگیری را وارد خانه می کنند.

اعلامیه‌ی حزب جمعیت به اصطلاح اسلامی که بیشتر شبیه تجربه‌ی تاریخی شر و فساد بود، دولت را متهم کرده که با تکیه به خارجی با آنان تقابل می‌کند، اما همین بی‌چاره‌گان یادشان رفته که اگر همان تکیه‌ی خارجی نبود، پشت آنان در کدام بالشت و زیر لحاف کجای حکومت امام علی در تاجکستان، «اوف» نمی‌شد؟

مخالفان رییس جمهور غنی، به زیان مردم، با او ستیز می‌کنند. اگر مخالف استید، چرا به مخالف این مملکت دل بسته‌اید؟ حلقه‌های دور آن والی‌ای که تا قبل از سقوط امارت اسلامی، گمنام بود، در ۱۴ سال گذشته، آن قدر به زیان این مملکت خوردند و خیانت کردند که اگر در روز روشن، لوحه زدند و ماموران سازمان استخبارات ایران را تجلیل کردند، در فوران کار رسانه‌یی و ادبی، آن قدر هتاک‌ی، بی‌حرمتی و توهین کرده‌اند که تنها تلویزیون وابسته به والی بلخ (میترا) نمونه‌ی خوب از مثال‌هایی است که اگر سطح پایین شعور سیاسی نمی‌بود، ممکن نبود کسانی معاف شوند که به بهای زیان مردم، دشمنان این ملت و مملکت را حمایت می‌کنند.

در این اعتراض، کاری به کار کسانی نداریم که جزو ما نیستند. یعنی طرف‌هایی سر عقل بیایند که در نمونه‌های بحران زاده، به صد نام و هزار بهانه، مردم را ناگزیر کردند از زننده‌گی سرخ کمونیستی تا رو سیاهی‌های تنظیمی، به کم‌خردانی ارج بگذارند که فقط یاد داشتند با سرنوشت و سرمایه‌ی آنان بازی کنند.

حیات کُل طفیلی‌هایی که به نام محترم‌اند، در رابطه به علت و معلول این مردم مستدام می‌شود. به اصطلاح ده در کجا، درخت‌ها در کجا! حالا والی بلخ نیز بهانه شده است! خوب است شاه

روزگار / ۵۶

شجاع و ببرک کارمل زنده نیستند، ورنه مهره های شطرنج بیگانه گان، به بهانه ی آزرده گی، نوبت می گرفتند.

به بهانه ی آزرده گی از رییس جمهور، بازی کردن با سرنوشت مردم و مملکت، بدون شک معادل خیانت ملی ست. به کسی پوشیده نیست که آزرده گی مردم از بازیگران سیاسی، چه قدر اوج دارد؟ فرهنگ انتقاد با همه گیری، نشان می دهد میزان بی اعتمادی و نفرت مردم از دستگاه حاکم، به کجا رسیده، اما برای مصالح ملی و مردمی، انتقاد امثال ما به غرض نفع شخصی سیر نمی کند.

این که تنبل های دولتی و مجموعه ی بی کفایت از این مزیت استفاده می کنند، در این کشور «اعتقادات»، «شانس های خدایی» به شمار می روند.



پس از تاریخی شدن عدد ۳۹، عدد ۲۶ نیز وارد مراحل دوران ساز یا شکوهمند تاریخ ما می شود. این اصطلاحات و عبارات را از زمان حاکمیت کمونیست ها به یاد دارم.

صبح امروز، خبرنگار رادیو آزادی در مصاحبه ای از حسنا جلیل، می پرسید که کیست، چه گونه آمده است و چه می کند؟ سخنان شمرده شمرده، کلیشه یی و مراقب استفاده از ادبیات تبعیض جنسیتی به نومییدی بیشتر می انجامیدند. سعی می کرد با پنهان شدن عقب تبعیض جنسیتی، از تعیین غیر قانونی، بی منطق و بی نهایت شرم آور خویش فرار کند.

پنهان شدن دختر بچه عقب ادبیات تبعیض جنسیتی، شبیه تنقلاتی بود که گویا در دهانش گذاشته بودند. هر کدام را شمرده شمرده می جوید. وزارت داخله را مخلوطی از جایی دانست که به اصطلاح او «مکس کاری» دارد.

واقعاً تشریح جزییات و ابعاد امور وزارتی به اهمیت داخله که سکاتور سیاسی آن به کمال افراد شایسته ی ملکی و نظامی با سال ها تجربه و دانش عینی وابسته است، در هیچ نصاب درسی دنیا یافت نمی شود. آدم درمی ماند که کجای غربال حکومت را مسدود کند.

ماستر منجمت با سن ۲۶ سال، قبل از همه به تعجب معمول مردم ما برمی گردد که با این سن، چه گونه مراحل تحصیل و تجربه را گذرانده است؟

۱۲ سال، کُل دوران مکتب است. در افغانستان این مدت را عموماً پس از سن ۱۸ یا ۲۰ تکمیل می کنند. چهار سال، شامل اکثر

پوهنځی ها می شود. به استثنای چند پوهنځی طب که هفت سال اند و تحصیلاتی که با مقطع ماستری و دکتورا به شش و هفت سال می رسند، سن معین پالیسی وزارت داخله، حتی در حد حساب تحصیلات او، قانونی و منطقی به نظر نمی رسد. ادعای چند سال تجربه ی کاری وی، ما را مشکوک می سازد که این کودک باید «شبانه روزی» کار کرده باشد! هزار سوال دیگر نیز به دغدغه ی خاطر ما می افزاید.

یکی از دوستان که همیشه، کار غیر دولتی دارد، تعریف می کند که با تحصیلات و چندین سال کار شایسته ی فرهنگی، تشویق می شد کار دولتی بگیرد. خلاصه معرفی نامه ی او (CV) به ریاست جمهوری می رسد، اما بعداً مطلع می شود که مقام اول فقط معرفی نامه های انگلیسی را تحویل می گیرد. فکر می کنم مقرری این دختر بچه در وزارت داخله، باید از کمالات سی وی انگلیسی باشد.

دوستم تعریف می کند پس از آگاهی از وضعیت انگریزی ارگ، چون به پشتو و دری ارادت دارد، ترجیح می دهد افغانی بماند. چربی روابط بر ضوابط، همیشه قربانی گرفته است. افزون بر ورثه ی چپی و راستی مردمان سالیان بحران، ذهنیت های بیرون زده گی دالرخوران دوتابعیته که فکر می کنند زنباره گی سیستم به نگرش مثبت دونر های خارجی (غیر مسلمان) می افزاید، در واپسین سالیان دست آورد های مصنوعی و یک بار مصرف، به این می ماند که باید تا آخر عذاب بکشیم.

چند سال قبل، وقتی روند تقاعد تاریخ تیر شده گان آغاز شد، از حکم ریاست دولت استقبال کردیم (مضمون «پایان پیرسالاری» در

روزنامه‌ی سرخط) اما حدشناسی ما برای حرمت بزرگان علمی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و امثال آنان به این منطق راجع می‌شد که میان عوام و کدرهای علمی، تفاوت قایل شویم. در گُل، جا خالی کردن به موقع بخشی از آن بدنه‌ی دولت که بیشتر اداری، تشریفاتی و نمادین اند، ضرور است، اما در کشور ما که به کدرهای طبی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی تا زمان ارادت خود آنان نیاز است، نه فقط در این جا، بل در تمام دنیا احترام می‌گذارند. یک کَلپ ویدیوی یک دختر تاجکستانی در حد حسنا جلیل را در شبکه‌های اجتماعی افغان‌ها گذاشته بودند که با علاقه از رییس جمهور امام علی رحمان، می‌خواست به مقام وزارت کشاورزی تاجکستان برسد، اما جواب رییس جمهور رحمان، او را متوجه می‌سازد که تنها درس و ذکاوت، کافی نیستند. بهتر است مرحله به مرحله و با کسب تجربیاتی که سال‌ها را در برمی‌گیرند، به مقامات بالا برسد. این جواب منطقی رییس جمهور تاجکستان را فراموش نمی‌کنم.

رییس جمهور غنی در دومین انتخابات ریاست جمهوری، هرچند نسبت به دکتور رمضان بشر دوست، رای کمتر آورده بود، اما در پاسخ به خبرنگاران که گفته بودند آرای شما (ده در صد) خیلی ناچیز اند، پاسخ می‌دهد که «همین قدر تحصیلکرده داریم!» بلی، عمده‌ی افغان‌هایی که عقب شما ایستادند و از فیض سواد، علم و تحصیل خویش برای توجیه تان منطق ساختند و مردم را متقاعد کردند، اهل تفکر بودند.

در پایان سالیان بسیار غم‌انگیز دومین تفکر دنیا که اکثر افغان‌های تحصیلکرده که از برکت کار و آموزش در داخل کشور، و جاهت یافته بودند و یکسره از زمان تجزیه‌ی تیم تحول و تداوم تا کنون

روزگار / ۶۰

حذف، اغماض و به حاشیه کشانده می شوند و این به معنی دور کردن مردم از حکومت است، با دریای سوالات، امیدوارم بدون نیاز به طوطیان دولتی (سخن گویان) پاسخ دهند که روی کدام معیار ها به مقام «دومین متفکر جهان»، صعود کرده است؟

پالیسی سیاسی اداراتی چون وزارت داخله، دفاع و امثال آن ها در کشور های با ثبات را کسانی می سازند که متقاعدین خانه نشین و کبر سن نیستند. کمی به چپ و راست همسایه گان، نظر کنید! پالیسی سازان امور داخلی و خارجی کشور های ایران و پاکستان با سی و چهل سال تجربه، به کشور های خویش خدمت می کنند. رییس جمهور هنگام سخنرانی، توازن ادبیات دری افغانی و پشتو را نگه می دارد، اما نمی دانم چه قدر مایل است سی وی هایی را بخواند که با جزییات دری و پشتو، صد ها جوان افغان از پشتون، تاجک، هزاره و اوزبیک را به ارگ آورده اند و شاید به ریسایکل بن (زباله دانی ویندوز) انداخته باشد.

از هیچ مشی سلیقه یی که ما را خوار و خجل کند، حمایت نمی کنیم. حمایت از ریاست دولت و اعتماد آرا به منظور اطمینان از مدیریتی بود که فکر می کنم در تمام نوبت های انتخابات ریاست جمهوری، اشتباه کرده ایم.

من در سال روان در انتخابات پارلمانی، اشتراک نکردم، چون در مقام روشنگر و روشنفکر، احساس می کردم خودم را توهین می کنم.

حمایت ما از دولت، حمایت از مدیریت درست امکانات کشور است. ما به سلیقه، رای نداده ایم که ما را آذوقه ی سیاسی فکر کنند و به دلخواه و به نام چیز فهم، هر چه بخواهند انجام دهند.

روزگار / ۶۱

هنوز کمترین فهمی حاصل نشد که نتیجه ی ۱۶ ساعت کار ریاست جمهوری که طوطیان ارگ ادعا می کنند، چه نتیجه ی خوبی برای مردم به ارمغان آورده است که با یک بازی جدید کودکانه در برابر مردم خوارتر شدیم؛ زیرا می پرسند این شما بودید (نویسنده گان) که از این ها فرشته و قدیس می ساختید! تمام کشور با تمام دست آورد هایش در سراسیمه سقوط قرار دارد، آن گاه به گهواره ی کودکان چنگ می اندازند!

مردم ما زاده ی لائبراتور نیستند. همه خواهر و مادر دارند. حتی در جوامع روستایی، اگر ملالی، رابعه، زرغونه انا، مادام کیوری، گوهرشاد، آگاتار کریستی و هزاران زن سرشناس افغانی و جهانی را نشانند، از مدرک محضر دین، امهات المومنین، خدیجه و عایشه را می شناسند.

جا باز کردن برای نصف قشر جامعه به تناسب ضرورت ها نیست. از یک خانواده ی ده تا ذکور، یک زن، فرصت شغلی می یابد. در برابر اکثریت سالم، توجه به حد اولویت دوجنسه ها می رسد. در این حالت بی موازنه گی، توقع نگرش سالم اجتماعی از اکثریتی که ناسالم ساخته اند، بی جاست.

زن سالاری قسم فمینیسم نه، بل به زنان شایسته ی افغان در حد ظرفیت اجتماعی جا دهید! کل مجموعه ی تحصیل کرده گان اناث در شهر کابل و در چند شهرک و کلان شهر های افغانستان، نه فقط حاضر نیستند به آسانی کار کنند، بل انتظار فولبرایت ها برای اخذ ویزای خارجی، بیشتر است.

می دانم که نان، نام، نشان و مقامات بلند، هر کس را به طمع می اندازند، ورنه عدالت، اجازه نمی دهد حتی اگر خبطی هم صورت

روزگار / ۶۲

گرفته باشد (تعیین دختر بچه) کسی که هرگز مستعد آن نیست، در جای بابه کلانش جلوس کند.

عدد تاریخی «۲۶» را به یاد می سپاریم. این عدد، بار معنایی وسیع یافته است. از این پس، سفله گی ها را با ۲۶ محک بزیم. یاد ۳۹ به خیر!



- چه بودند، چه شدند!

شاید هزاران موردی را دیده باشیم که تداعی گذشته های خوش این مملکت، مردم ما را به افسوس و حسرت می کشانند. من عبارت «چه بودیم، چه شدیم!» را در صد ها نمونه ی ادبیاتی دیده ام که به ویژه در شبکه های اجتماعی، هموطنان را با تصاویر و فلم هایی غافلگیر می کردند که می دیدند فقط چهار دهه قبل که بخشی از ارزش های آن دوره ها تا ۸ ثور نیز دوام آوردند، چهره ی افغانستان را سوا از بدبختی هایی نشان می دادند که حالا با اجحاف، ستم ها و موانعی که در برابر قشر اناث افغان، قرار داده اند، اصالت های مدنی آنان با وضاحت تاریخی، شناخته نمی شوند. منظورم این است که در کنار ظواهر آراسته ی زنان و دختران باسواد، فرهنگی و شهری افغان، طیف دیگر، از قربانی هایی حکایت می کنند که با مشخصه ی ۸ ثور، با ارتجاع اول، مرتبط می شوند.

در مقاله ی «این سوی حقیقت» از حقانیت چهره های واقعی و شان اجتماعی و شرافتمندانه ی زنان و دختران افغان، یادآوری کرده بودم. در آن مقاله، درونمایه به غایه ای مرتبط بود که با ذهنیت سازی های مثبت، پی گیری مسئله ی اناث افغان را با ارزشمندی حضور سیاسی، فرهنگی، هنری و نظامی در بر می گرفت. در کنار این حقیقت خوش، هنوز تکدر حال توده های وسیعی ناراحت کننده است که در ارتباط به ۸ ثور شوم، یک بخش مهم جامعه (طبقه ی اناث) را از گذشته می بُرد و مابقی آن، تا زمان حضور جامعه ی جهانی، حرمان از حقوق انسانی و اسلامی، زنان و دختران افغان را در تحجری هاله می کند که اگر تهدید

بنیادگرایی داعشی، در آرزوی حذف آنان است، صدور ایدیالوژی‌ها، همچنان کمین گرفته اند تا با تظاهر مذهبی، یک بازوی ما را پوش و از کار بیاندازند.

دکان‌های فروش چادری با توجیه پوشش محرمیت دینی، اما به این پرسش پاسخ نمی‌دهند که با تعریف شرع از ستر، نیاز به یک دست‌سازی با کلیشه‌ای نمی‌رود که امروزه زنان ناچار یا تفریح‌ساز، برای امنیت بیشتر، ترجیح می‌دهند و می‌پسندند که کار با روپوش چادری، بهتر از رو سفیدی‌هایی است که بدون هراس از شناختن، زنان، دختران، مادران و خواهران با عفت، باسواد و اجتماعی ما را معرفی می‌کنند.

با هشت‌تور شوم، بلایای ایدیالوژی‌ها در اصل با «برند»‌های تنظیمی، جامعه‌ی زنان و دختران افغان را آن قدر به عصر تحجر نزدیک کردند که اگر سوانح و گذشته‌ی تاریخی‌شان نبودند، نهادینه‌گی سوء برداشت‌ها تا جایی تعمیم می‌یافتند که وضع اسفناک زنان و دختران ما، گویی جزو ریشه‌های چادری اند.

مراجعه به تاریخ، به مردم ما کمک می‌کند ضمن آگاهی از اوضاعی که در تجربیات مدنی، ما را با شان و حرمت، معرفی می‌کردند، وقتی وارد حیات هشت‌تور می‌شوند، بدانند ثقلت بدبختی‌ها با تغییراتی که در شکل و اندام زنان و مردان ما وارد کرده‌اند، از کدام فجایع و عقب‌مانده‌گی‌ها حکایت می‌کنند.

از ۷ سرخ تا ۸ سیاه، در داعیه‌ی دگرگونی‌هایی که یکسره به صلاح و فلاح مردم تعبیر می‌شدند، بیش از دو دهه آن قدر در گرداب مصایب فرو رفتیم که شاهد تاریخ، اگر رخی از حیات و حیثیت یک زن یا دختر افغان را معرفی می‌کند، درس‌های

روزگار / ۶۵

آموزنده ای وجود دارند که پس از هفت، هشت و... هیچ مامولی به درستی انجام نیافته است که تا سقوط حاکمیت ملایان، افغانستان را بهتر تر از گذشته ی آن ها معرفی کند.

تاریخ ۸ ثور، با کلیات صوتی، تصویری و نوشتاری در برابر زنان و دختران افغان قرار دارد. این تاریخ با مشخصه ی به کارگیری ابزار جهالت و توحشی که سال ها قبل، ارتجاع اول شد، به زنان و دختران افغان هشدار می دهد انحراف فکری که با گرایش های مذموم قومی، جلو درک درست را می گیرند، به ویژه برای کسانی گران تمام می شوند که به نام قوم، اما دنبال توجیهاتی می گردند تا چه گونه با کتمان حقایق، بر بدبختی هایی مُهر تایید بگذارند که یک حامی ارتجاع، چه زن یا مرد، با تایید آن ها ناخواسته، نادانسته یا ناخودآگاه، تن به ذلت و پستی می دهد.

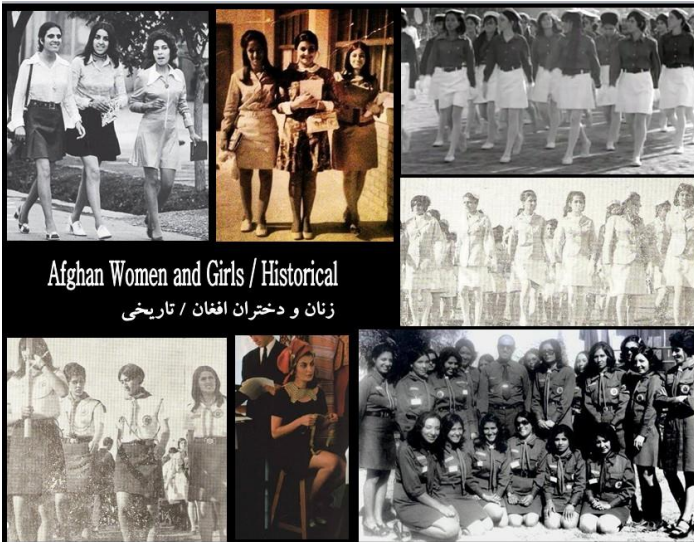
حامیان دو ارتجاع در افغانستان، زمانی که قربانی عملکرد آن ها می شدند، از عجز عدم یافت پاسخ، به قربانیانی می مانستند که با قبول دشواری، در این تنگنا فشرده شوند که توجیهات قومی، بد را بدتر می سازند.

هشت ثور، تاریخ بدبختی هایی ست که بازنگری به آن، قبل از همه با این حقیقت تلخ به همراه می شود که جامعه ی ما با روپوش سیاسی - مذهبی در تظاهر آشکار، روی تضادی شکل یافته که در برابر ارزش های دینی، فرهنگی و باور های ما به معنی احترام، حرمت و حیثیت، زیر جهالتی پنهان می شوند که از عقب سیمای سیاه آن دوره، زنان و دختران افغان، شناخته نمی شوند.

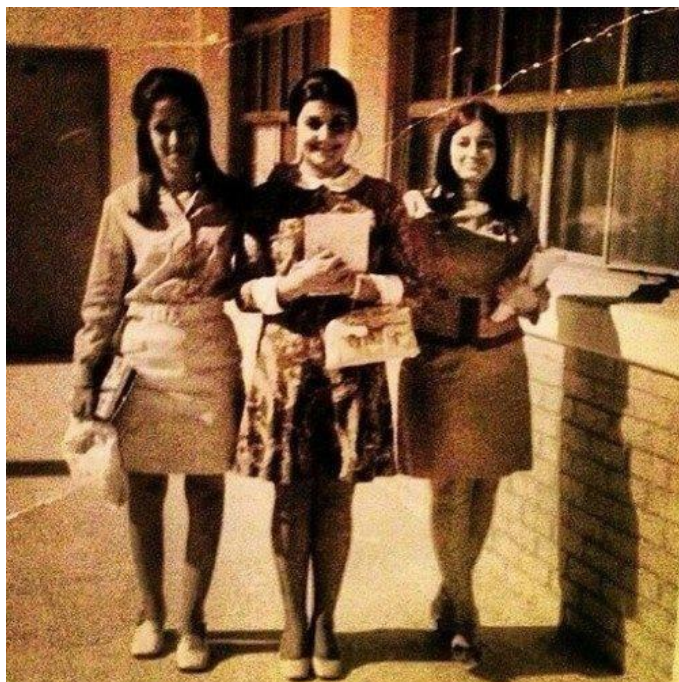
توده هایی محروم و تحقیر شده با تکه های وصله و پینه، چیز بیشتری از دومین ارتجاعی نیافتند که شاید برای طیفی آنان که عیب فکری دارند (حامیان ارتجاع) عیب شمرده نمی شود.

شرح تصاویر:

زنان و دختران افغان، قبل از ۷ ثور و زنان و دختران افغان، بعد از ۸ ثور.



روزگار / ۶۷



مصطفی عمرزی





روزگار / ۷۰



مصطفیٰ عمرزی

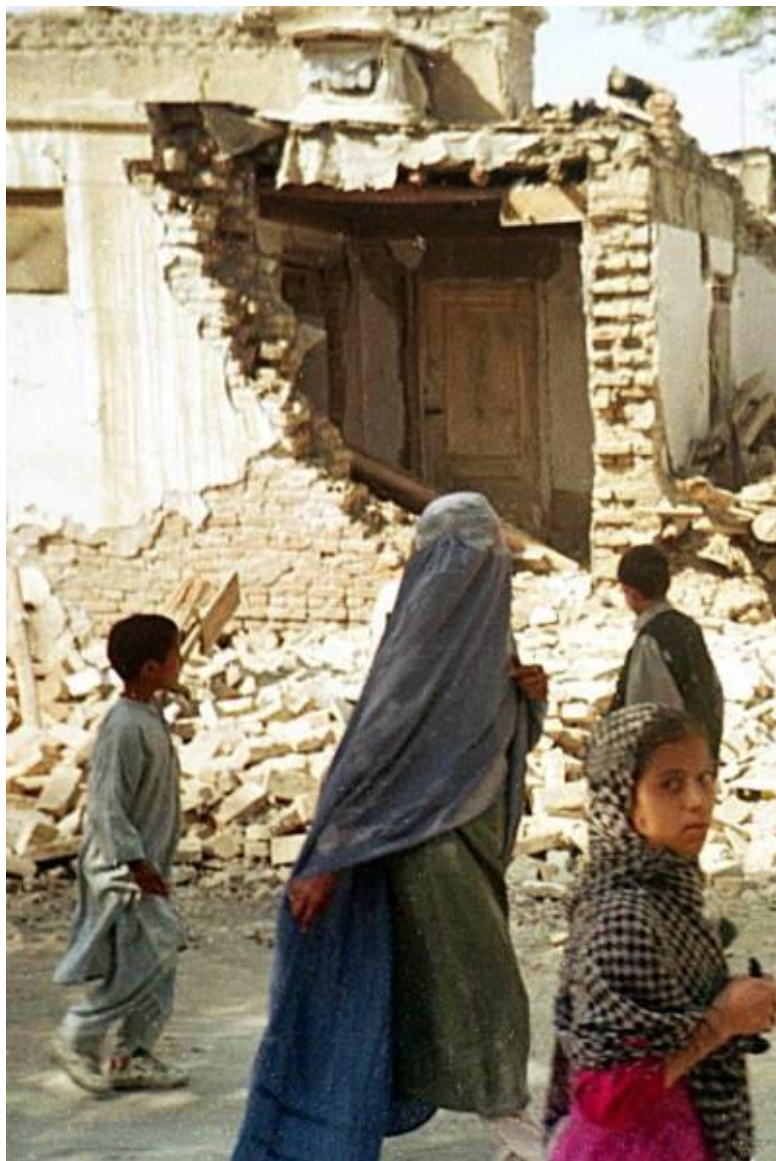




روزگار / ۷۳



مصطفی عمرزی



روزگار / ۷۵



– زنان افغان و دو تضاد تاریخی

به سلسله ی تجلیل از ایام، هشت مارچ نیز به رسم احترام زنان افغان، مبدل شده است. افزون بر جنبه ی تاریخی، اما نمادها و واقعیت ها، فراتر از همسویی، در تقابلی درگیر می مانند که بیش از هر جا در افغانستان ما، نه فقط محسوس، بل ملموس اند.

ما در منگنه ی حرف و عمل، گیر مانده ایم. سیاسی بودن بیش از حد، به معنی سیاست زده گی، نوع تفسیر واقعیت زنان افغان را در تنوعی معرفی می کند که هراس از سقوط، حتی ۱۸ سال پس از اوج، می توانند روی مفاهیمی سایه افکند که همانند هشت مارچ، هرچند رسم احترام به زنان افغان شده اند، اما می توانند به معنی عامل فرهنگی غیره، تضعیف کننده نیز محسوب شوند.

در چنین فضایی که نوای ما در گره های سیاسی، بسته است، باور به بسط حقوق، در بست در هاله ی ایده ها باقی می ماند. متأسفانه آن چه طی سالیانی که به نام روز، رسانه یی می شدند، فرهنگی نشدند تا شناخت اجتماعی زن، فقط به نام موجود مدنی، رسمی نشود.

واقعیت های فراگیر نصف مردم افغانستان که در دوام حیات ما، همواره مادر (آفریننده) هستند، حقوق حقه ی موجودی اند که هرچند به نام نزدیک، خویش و شریک زنده گی تایید می کنیم، اما تبارز او به نام آن ظرفیت های بشری که نصف مشکلات را حل می کند، هنوز نامفهوم پنداشته می شود.

روزگار / ۷۷

نمادها و واقعیت‌ها، همسو نیستند؛ هرچند فرصت‌های تجلیل
ایام، روی اذهان عمومی تاثیر می‌گذارند، اما به اشباح زودگذری
مانده شده‌اند که می‌بایست فقط سایه‌ی برنامه‌ها نمی‌ماندند.



- مردم؛ آزرده اند!

ایجاد فاصله، در دو گانه گی شیوه های زنده گی و امید هایی که یاس می شوند، اکثریت مردم را در برابر اقلیت دارا (دولتداران و صاحبان پول) خوردتر می سازد.

شکسته گی روحی و جسمی مردم از حال زار آنان عقب گرد هایی پیدا است که در برابر سینمای چند سال اخیر، هر چه جلوه های رفاه کشور های دیگر بود دیدند، اما اصل آن مآووع، بیش از نما های کوچکی نشد که در ملموسیت ساخت و ساز در حال سقوط، مجموعه ای را نشان می دهند که در چند طیف زاده گان بحران، جلو و عقب صحنه در معاملات مختلف سیاسی و اقتصادی، رمق های مردم و مملکت را مصادره می کنند. سوگمندان این انحصار در حد کسانی نماند که می دانیم وقتی مجوز خط کشی در سرنوشت مردم بیابند، همه جا را سیاه می سازند.

سیاهکاری روزگار مردم، مختص کسانی نیز شده است که در نمای طبقات مکتب دیده و تربیت یافته، دلخوش کردیم و در چند مرحله ی تقلب انتخاباتی، در صف های دراز، خیال می کردیم در دنباله ی این ریا، آرزو های طولانی به سرنخ واقعیت می رسند.

حالا در التهاب، هرج و مرج و تنگنایی که بیش از همه جان و مان را تهدید می کنند، در جیب هایی که خالی تر می شوند و در رعهه از دهشت جنگ و گرفت، مردمانی که در این آشوب مشوش بودند، می اندیشند چرا چنین شد؟

بحث احصائیه، کمی و زیادی طول و تفصیل بشری اقوام این مملکت، همواره سوژه های خوبی بوده اند تا چند بی مقدار

روزگار / ۷۹

سیاسی از آن‌ها بیاویزند، اما نیاز به شمارش ارقام مردمی که حالا در نشیب زنده‌گی، تنوع زنده‌گی افغانان را از چند طبقه‌ی روبه‌پایین، مساوی به میلیون‌ها آدمی زادی می‌کند که از سطوح مختلف، همه‌گی در برابر طبقه‌ی متمول، روبه‌فقر دارند، صورت دیگر کشوری را نشان می‌دهد که در قیل و قال انواع طرح، برنامه و کارنامه، نه امنیت دارند، نه کار درست و نه آینده‌ای می‌بینند که پس از سراب باشد.

در چهره‌ی پایتخت، این نماد همه‌گیر مردم‌ما، مردمان فقیر در ردیف افغانانی رسیده‌اند که مواجهه با یک زن موسپید محترم، یا دختری جوان، مردی که شباهتی به مستضعفان ندارد، در همه‌جا کمک می‌خواهند و در این رقم، به تعداد مردمانی افزوده می‌شود که شاید چند هفته‌ی قبل، پولی داشتند تا به نام خدا بدهند.

در سختی‌های کنونی، احصائیه و شمارش رقم مردمی که در دوگانه‌گی زنده‌گی در افغانستان، به ردیف ناداران افزوده می‌شوند، واقعیت دیگری را برجسته می‌کنند که سوا از کم‌پردازی‌های رسانه‌یی، عاطفی و وجدانی، درشت‌تر می‌شوند؛ اما تا این رقم به سیاهی برسد، کسانی غافلگیر خواهند شد که در رواج فرهنگ دروغ‌گویی و فریب، وقتی دولتی باشند، همه‌روزه از میادینی لاف می‌زنند که واقعیت‌های نظامی‌اش، کشته‌گان و مجروحان بچه‌های افغان است و احاطه‌ی اداری، مجموعه‌ای غیر فعال و فاسد که روزگار مردم را در هیچ‌گیری وقت، به پوچی بیش از ارزش زمان می‌کشاند.

اما در سطح بالا، اضطراب و دل‌هره برای آن‌چه از کف نرود، در این منظومه‌ی افغانی، یکی در جای دیگر، به خطا می‌کشاند تا در

تصادم آن‌ها، بنایی بریزد که ریزش پروژه‌های عمرانی‌اش، خیلی وقت است شروع شده‌اند.

مردم؛ آزرده‌اند! چرایی این مسئله، به پیرامون برمی‌گردد. در جغرافیایی که از ضیاع طبیعت تا درب‌های باز، مردمان مانده و نامانده، یکی رو به سوی بیگانه و دیگری در آغوش دیگران، اما در مانده به سرسام رسیده‌اند که بالاخره سهم توده‌هایی که باید و شاید واقعیت این مملکت و ملت، به آنان مرتبط است، در شراکتی که بدون آنان، به هیچ نمی‌ارزد، می‌رسد؟

به اطراف خویش بنگریم! دشواری‌ها از موانع، گذر می‌کنند و خشم می‌شوند. در مانده‌گی هنگام شدت، شدت آزرده‌گی می‌شود و از این حس، عصیبت برای نابودی، فوران می‌کند.

اعتماد، رنگ‌باخته‌ترین چیزی ست که مردم به نام دولت، می‌شناسند. تحلیل روزگار مردم در استحاله‌ی بیرون و درون سیاسی که فقط چند بازیگر بالا را به قلم رسانید تا به آسانی به همه چیز مملکت و مردم، خط‌بزنند، برای همیشه نیست.

روزگار پُر شتاب، در سرعت زمانه، از همه می‌گذرد و در تغییر دیگر، آزمون دیگر است. آشنایانی که در سالیان ماضی، معرفه و محرکه‌ی ما در امور بودند، همان‌هایی که از آدرس مردم و کشور، بسیار گفتند، اما در سریر اعتماد مردم (زعامت) فراموشکار شده‌اند، نیازمند تقویت حافظه نیستند. بسیاری که شکمباره‌گی را از حد گذراندند و از ته فقر ملت، پول‌های زنده‌گی در کشور‌های دیگر صادر می‌کنند، اگر وجدان دارند، باز تر بنگرند. حال مردم، خوب نیست! نقاره‌خانه‌های رسانه‌یی که رو به افول‌اند، هرچند در نقص بسیار، اما در «آفرینی» نیز آن قدر نقاشی کرده‌اند

روزگار / ۸۱

که هر کی معتمد شود، همانی نخواهد شد که در خط احترام مردم، رای گرفت، اما از کبایر گروه اش، این کشتی شکسته، حداقل لنگر ندارد.

مردم؛ آزرده اند! افغانان را دریابید! عقب این حس، خشم - نهفته است. دیری ست که در تکدر حال زنده گی، جمعیت انبوه در جاده های خاک آلود، در زمینه ی دود، خون و فساد، به یاد می آورند: «حق، گرفته می شود!»

زنده گی چند گانه ی مردم در نوع دو گانه (مرفه و بسیار فقیر) اگر به کُل برسد، علاج حادثه، قبل از وقوع، گذشته است.

بازی با سرنوشت و زنده گی مردم، از حد می گذرد. چپاول، چور و تاراج دارایی های دولتی (در واقع عامه) در گرو چند طبقه ی وابسته، خاین و تحمیلی، نصب العین سنت معمول حاکمیت را منحرف می سازد و مجریانی که خیال کرده اند گفتمان باب پسند، اگر فلتر سیاسی شود، راحت باش های آنان در حکومت است، بی خیال، خام و به نادانی از کنار مردمانی می گذرند که شاهد حال آنان در تمام آزمون هایی بودند که ناکام ماندند، اما مردم ما به عزت افغان و افغانستان، هنوز صبر می کنند.



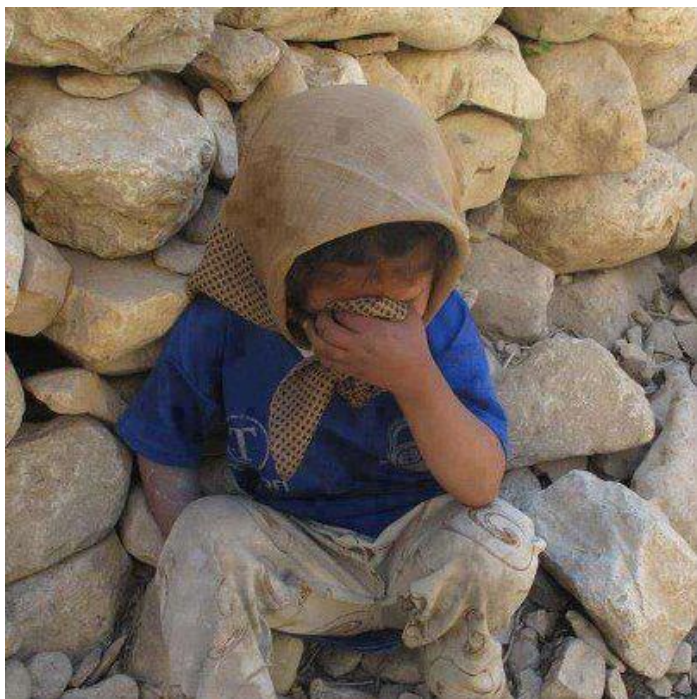
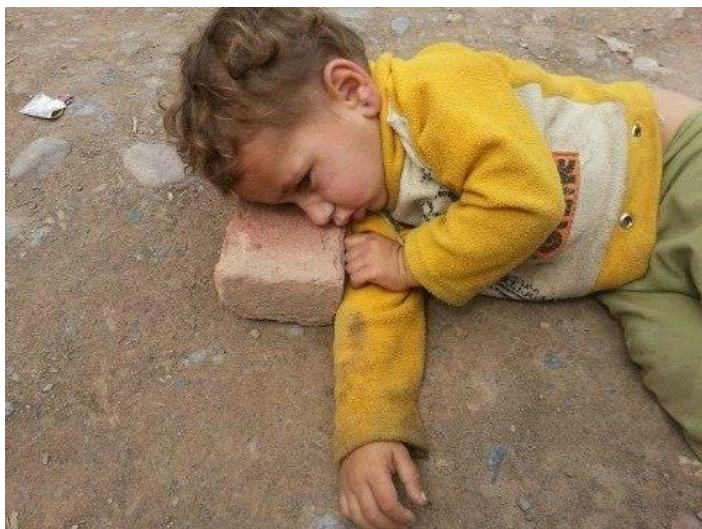
















روزگار / ۹۰



















- نقش ایثار

از ایامی که سرزمین و هستی ما در گرداب رویدادها فرو رفتند، فرو رفتن در مقال «خود» و «ویژه ی خود» رسم می شود. در این مثل، به این مفهوم که گذشته در نقش ایثار رفته گان، تاریخ است، برداشت از اصالت دارا و صاحب جا، درک ذاتی حراست از خانمانی ست که در روزگار ما «وطن» می نامند.

صدای جنگ و نقش سلاح، موضوع مهم و بخش های مهم تر از یادگاران زنده گانی بودند که وقتی ایثار ملت در قربانگاه سیاست ذبح شد، کوچک نمایی می شوند تا در اوج تعدی و بیان غم، سر مخالف را در سر مخالفت با ارزش ها و معنویات مبارزان، گرم کنند؛ هرچند در این تنگنا، برای «زدودن» می کوشیم، اما نمی گذارند از میان سیاهی، روایتی روشن شود که فصل های راستی رادردان و رادرنان این سرزمین بودند.

سالیان دشوار (سالیان بحران) گرچه صحنه های تنازع را برای نیاز های بیرونی، چشمگیر می ساختند، ولی از رسمی به دور نماندند که هواخواهان چهاردیوار های تعصب و ذهنیت های عقب مانده، برای تسکین عصبیت می گرفتند. آن ها در این بسامد در پسین در انبار مخلصانی ماندند که می خواستند تحریف کنند. این تحریف که همراه «ستمگران» بود، دشواری زنگاره های جهاد را در تخته سنگ های خرابی، بر تن و روان ملت می گذارد.

اگر بخواهیم به دور از کناره های عداوت، در افق دوستی، ایثار مردان و زنان سرزمین خویش را احترام کنیم، نمی گذارند؛ زیرا می گویند: «تعریف حزب و تبارش را نخوانده ای!»

روزگار / ۱۰۰

تقلای سطور بالا که اندکی در درونگرایی، از شکل ظاهر می افتد، در معنی یا مایه ی اصلی، به این افاده می رسد که اگر فریاد ملت را در دود و آتش، سهمی از پرداز سیاسی می دانند و اگر مصیبت سالیان فراموشی (حاکمیت تنظیمی) در میزان حقوق بشر، پرونده های جنایی خاک خورده اند و اگر شیون را در خیانت، ناشنوا بودند، از یاد نبرند اگر درب مکتب را بستند، این شانس را ارزانی کردند تا احساس ملت، تضمین کند: «ایثار، شهادت و مرام نیک مبارزان ما، افسانه نبودند!»

ما آموخته ایم و این آموخته ها را در ماندگاری ارزش های خوب و انسانی، به یادگار می بریم. در این درک، از بزرگان ما در نقش ایثار، تاریخ می سازیم و در برگ های آن، کسانی می مانند که به ما اندیشیده بودند. نقش ایثار، یعنی خاطر زنده گانی که برای «ما»، آمده بودند.

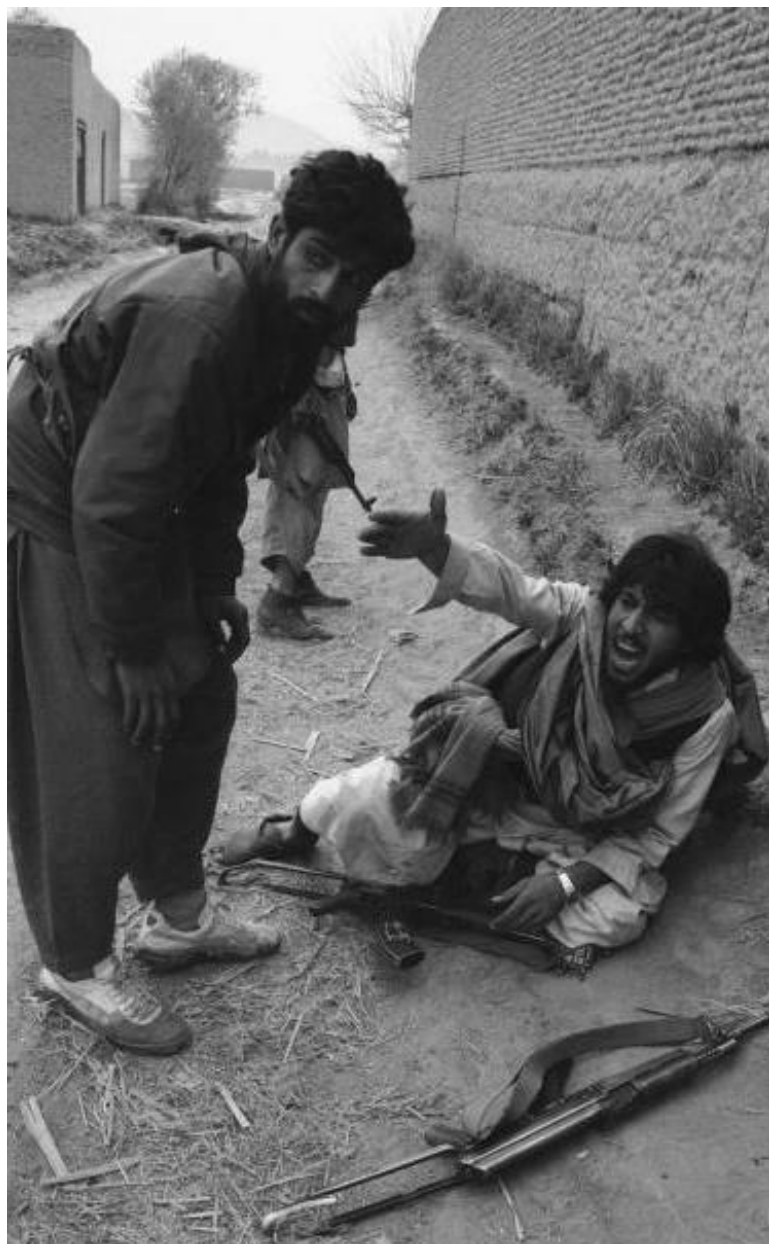
شرح تصاویر:

مجاهدین افغان هنگام جهاد مقدس علیه اتحاد شوروی.

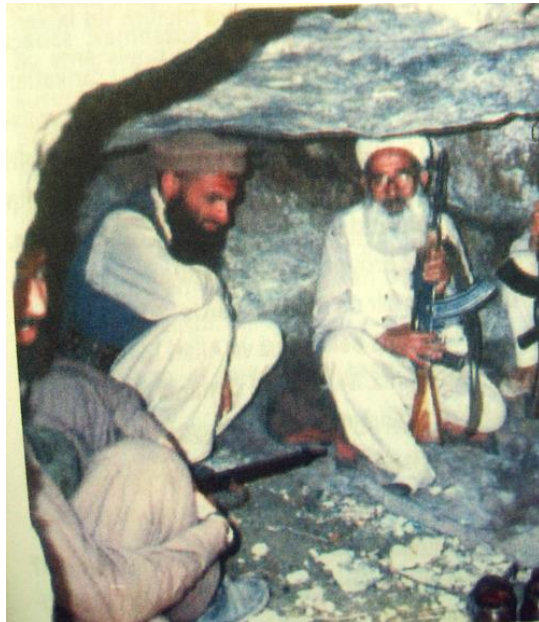


روزگار / ۱۰۱

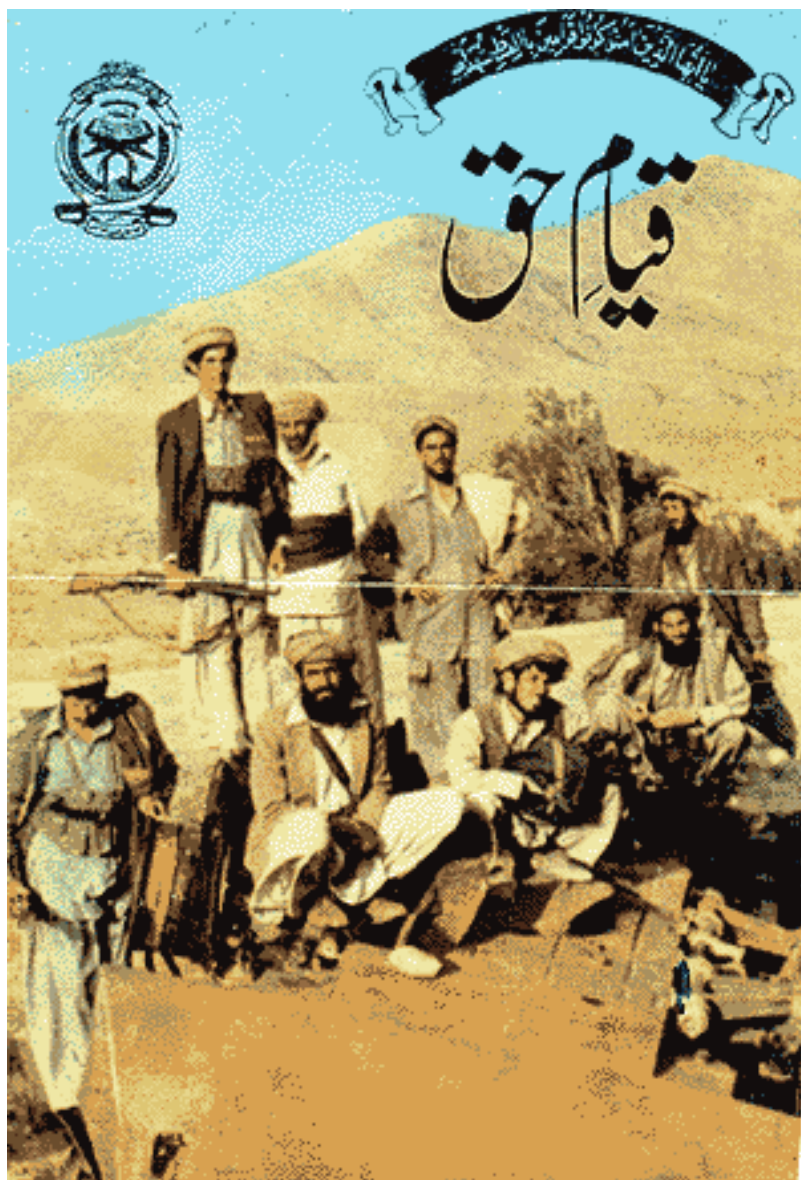




روزگار / ۱۰۳



روزگار / ۱۰۴



مصطفی عمرزی

روزگار / ۱۰۵



روزگار / ۱۰۶



روزگار / ۱۰۷



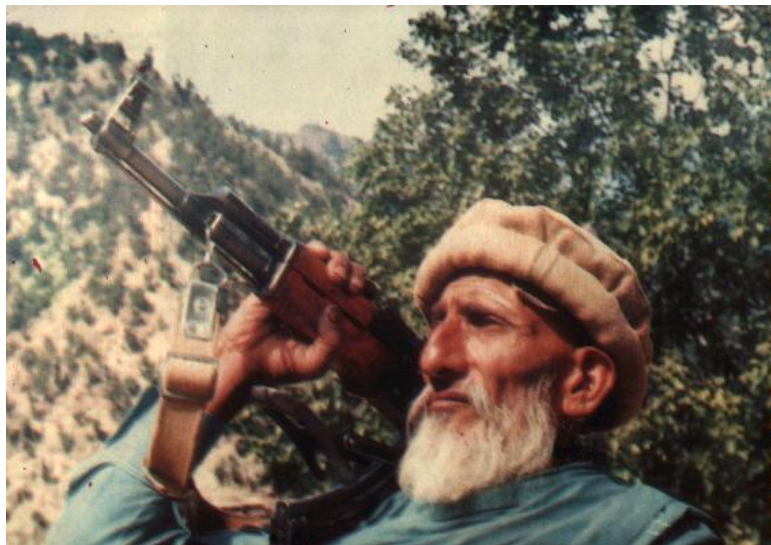
روزگار / ۱۰۸



روزگار / ۱۰۹

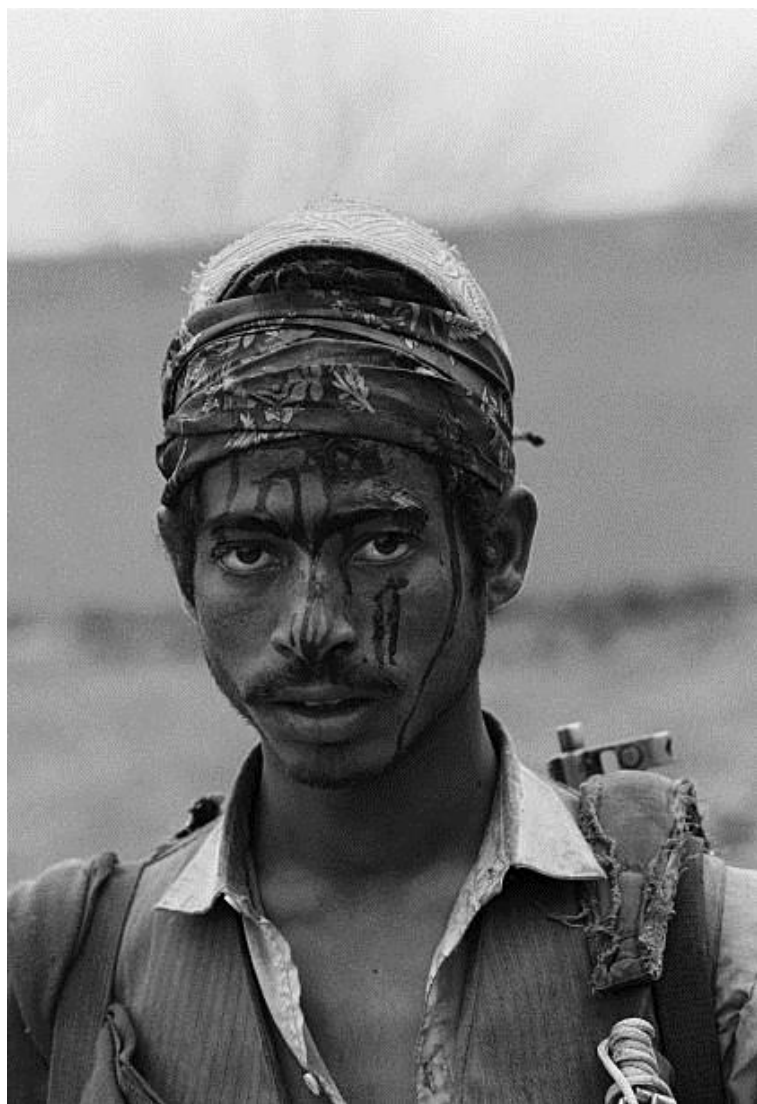


روزگار / ۱۱۰



روزگار / ۱۱۱





روزگار / ۱۱۳









- فساد مدنی

متأسفانه فعالیت های افراد و اشخاصی که متهم به فساد اند، به ویژه میزان اعتماد به کار مدنی، فرهنگی و رسانه یی را کاسته اند. مثلاً گوینده ی پیشین تلویزیون طلوع (زهره موسوی) که بعداً در جمع مهاجرین افغان، از اروپا سر در آورد، افزون بر ماجرای که باعث جدایی از شوهرش (خواجه عبدالرفیع) شد، با صاعقه ی تن نیمه برهنه، تظاهر کرده بود در برابر کشتار هایی که قومی تحریف شده اند، به نام همدردی تباری نیز دو نشان را با یک تیر بزند.

گفته می شود ماجرا های فساد شماری که به نام افغان، استفاده می کنند و پس از رسیدن به منظور، چند رقمی می شوند (گروهک های افغان ستیز) حتی در غرب نیز به دیده ی شک و بدبینی هایی رسیده اند.

شکایت از رفتار افرادی که می خواهند از طریق برهنه گی و تغییر دین، وارد جوامع غربی شوند، تعداد زیادی را دیپورت کرده است. رفتار غیر اخلاقی و سوء استفاده از سهولت های زنده گی در غرب از سوی افرادی که به جز تظاهر مدنی چیزی ندارند و بیشتر با ذهنیت های تعصب در برابر پشتون ها و هویت ملی، به خشونت، هرزه گی و هتاکگی رو می آورند، حساسیت های جوامع غربی را افزوده اند.

پس از ماجرای جدایی «زهره موسوی» از شوهرش و پخش تصویر زشت و برهنه ی او، چنانی که خاصیت ساجق است، از دهن می افتد، اما در جریان خبر هایی که شاهکار های فکری نامیده می شوند و باعث اعتراض جمعی افغان ها به تعیینات کودکانه شدند، رد اعتراض به همه جا می رسد.

بسیار دنبال همه نیستم، اما فعالیت افرادی که متهم به فساد اند و این فساد پوشیده هم نیست، تاسف آور است. فکر کنید هرازگاهی که ناگزیر از مراجعه به نهاد های مدنی باشید، افرادی در برابر تان ظاهر می شوند که دوسیه دارند. فکر می کنم با چنان تشخص، مراجعه به آن جا ها ناراحت کننده است. مثلاً من با وجاهت فامیلی و قومی بسیار، تحصیلات عالی، ۱۵ سال کار، ۳۰ جلد کتاب منتشره و در شمار آن فعالان فرهنگی و رسانه یی که همه روزه و به حکم وجدان به مردم خدمت می کنم، هرگز راضی به پذیرش نهاد هایی نیستم که اعضای متهم به فساد دارند.

از سخت گیری های به جا و بی جای اداری، قصه ها می گویند. گفته می شود از عواملی که باعث تاخیر در تعیینات اساسی شده، سخت گیری های گویا مدنی نیز می باشند. حالا این یا هر دلیل دیگر، اما سهل انگاری یا چه می دانم اغماض در تعیین افرادی که مشکل دارند، به پرستیژ همه آسیب می زند.

با اعتراض به فعالیت های بعضی اعضای نهاد های مدنی، فرهنگی و رسانه یی، کاری به موضوعات شخصی کسی نداریم. رفتار و کردار شخصی، در جایی که آسیب اجتماعی نداشته باشند، حریم خصوصی پنداشته می شوند، اما منشی که زیان اجتماعی داشته باشد، پذیرفتنی نیست.

در هرج و مرج ادعا و تقاضا، شبکه های مختلفی فعال شده اند که به هر نام، داعیه دارند. گروه منفور ستمی با دامن به زدن به مسایل قومی، به اندازه ای حساسیت تباری ایجاد کرده اند که حالا کاملاً پشیمان استند.

روزگار / ۱۱۹

گرایش های قومی، فراسوی موضوع متکلم زبان، ستمیان ذلیل را هراسان کرده اند. آنان مشاهده می کنند که حتی بخشی از طبقه ی سادات که بر اساس تحلیل خودشان نسب یا نسبت عربی نیز دارند، خواهان هویت مستقل قومی اند. بنا بر این، شبکه های مختلف با محورسازی از طریق جذب افراد می کوشند تجمع و تشکل بسازند. چنان چه موضوع مقررری حسنا جلیل از رهگذر خواهر خوانده گی وی با نرگس نهران، خبری شد، حتم داریم که جذب افراد ناباب نیز روی شبکه ی ارتباطات صورت می گیرد. قبلاً نیز خبر های زیادی مشهر بودند که مثلاً در حیاط مدنی دولت، معین اداری و مالی وزارت اطلاعات و فرهنگ، سیده مژگان مصطفوی، جزو شبکه ای است که از طریق معرفی افراد و اشخاص منسوب به خودشان، به گونه ای در گسترش فساد اداری، دست دارد.

همنوا با معترضان افغان، چنانی که بار های خاطر نشان کرده ایم، به مسوولان هشدار می دهیم که از رهگذر تحمیل سلايق، به حیثیت همه آسیب نزنند. روی ناگزیری های زیاد، بار ها در مقام دفاع از حیاط مدنی، توجیه آورده ایم، اما استمرار اشتباهات، غیر قابل قبول اند.

با فضایی که حاکم است، کمترین اشتباه، روی گُل سیستم، تاثیر می گذارد. مردم ما در حال بیداری از خوابی اند که با تزریق اقتصاد مصنوعی، فقط یک مقطعه ی کوتاه رفاه بود.

حساس شدن عامه بر سر موضوعاتی که مستقیماً با زنده گی، شغل، امنیت و درآمد آنان ارتباط دارد، موج مخالفت ها را بیشتر می سازد. شرایط به گونه ای شده اند که مثلاً قلم به دستان حامی تفکرات حکومتی نیز در تحریک عامه، حتی با بار منفی، گرایش یافته اند. تعییناتی که با سلايق، روابط یا اولویت افراد و اشخاصی

روزگار / ۱۲۰

صورت بگیرند که در تارهای زنده گی شماری به خارجی بسته اند، حس بیگانه گی می دهند. ترجیحات افراد و اشخاصی که با تایید یا با جلب نظر بیگانه بر محور انجوها، موسسات یا تحصیلات ناچیز بورسیه های فولبرایت و امثالهم اند، اکثریت جامعه ی تحصیلکرده ی داخلی را به صف مخالفان، ملحق کرده است.

خواهشاً اگر صد ها کدر مستعد که زمینه را برای مسوولان، فراهم کرده اند، وجود دارند، بر اساس منطق مدیریت در نظام های دیموکراتیک که اعضای خویش را از همین حامیان می گزینند، چه نیاز است با قبول رسک بدنامی و استخدام افراد ناباب، ناشایست، غیر مستعد و فاقد معیار، به نفرت عمومی بیافزایند؟ مسوولان در تحول انتخابات، محتاج افغان هایی می شوند که اکثراً به حد نفرت از حیاط دولتی، دوری اختیار کرده اند. جبران مافات این خسارات از عهده ی گماشته گان معمولی، کودک و وابسته، بیرون است.



سیده زهرا موسوی سادات

- نوستالژی اسناد جعلی

قانون مندی جامعه، هر چند در محدوده های کوچک، اما باعث فشار مضاعف بر افراد و گروه هایی شده که در بحران طولانی افغانستان، در زمینه های مختلف، به نام و مقام رسیده اند. نیازها برای مدیریت سالم، نیازمند کادرها و نخبه گانی است که باید در اداره ی مورد نظر، در سطح تحصیلی بلند، قرار داشته باشند. چه گونه گی کار در مدیریت ادارات، اگر در سطوح مختلف، نیازمند افراد دارای تحصیلات عالی نباشد، اما در راس ادارات، کاملاً متکی به رعایت معیارها و اصولی است که در تمام جهان برای پیشبرد امور، جزو اساسات استخدام و لایحه ی وظایف می باشند.

موتلفان حکومت افغانستان، به خصوص در رده های کسانی که تا چند سال قبل، سلاح بر دوش و به اصطلاح مجاهد و مبارز شناخته می شدند، با وجود تغییر ظاهر در نمای دریشی پوشان و شیک پوشان، اما با کله های خالی از دانش، اگر در بحران فساد اداری و مدیریت، افراد اول اند، در بی کفایتی و سوء رفتار، متوجه شده اند قرار گرفتن در راس ادارات دولتی، اگر شان و وجاهت دارد، اما نیازمند دانش و تجربیاتی است که سوای گذشته های سنگری و مغاره یی آنان، ایجاب می کند افراد ذیدخل بایسته است به کسب مهارت هایی رو آورند که ضامن ابقای آبرومندانه شان در دولت شود.

متأسفانه محدوده ی کوچک قانون مندی در حالی که در شرایط استخدام و کار، بر ملحوظات و روابط می چرخد، بسیاری از

روزگار / ۱۲۲

فسادپیشه گان گذشته را به جای رفع کاستی ها، واداشته از طریق جعل اسناد، حضور غیر قانونی و غیر موجه را سجل کنند. جعل اسناد تحصیلی، نه فقط منوط به فسادپیشه گان سیاسی نمی ماند، بل رو آوردن افراد بی شمار به آن ها، باعث شده بازار تجارت این پیشه گرم شود و از مدرک آن، پول های فراوان ته و بالا شوند.

هرچند میکانیزم ها و روش هایی ارائه می شوند که گفته می شود در جلوگیری از فساد جعل اسناد، مهم اند، اما تحمیل افراد غیر واجد شرایط در جویی که فشار حاکمیت های ائتلافی باعث ابقای عناصر بی کفایت و بی سواد بر دولت می شود، سنت جعل اسناد تحصیلی را بسط می دهد.

در جریان چند سال کار در نهاد های مختلف، به خصوص ادارات خصوصی، متوجه شده ام افرادی با ضعف های ناشی از شرایط کار و استخدام، به خصوص در ادارات خصوصی که بسیار پابند حقوق کارمندان نیستند و با سوء استفاده از بحران بی کاری، بهره کشی را با صورت نوین استثمار، اعمال می کنند، به سیستم کاری راه می یابند که در چند ژست بوقلمونی، فعالیت های مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و رسانه یی ما را به چالش می کشند. این طبقه که بدون شک به طیف اهل کار بی سواد، متعلق است، در گروه های اجیر، در سمت و سو دادن فعالیت های مدنی به ابعاد منفی، نقش اساسی دارند.

در واقع نبود میکانیزم خوب برای جلوگیری از جعل اسناد و ماهیت کار هایی که در رونق کمیت، اهمیتی به کیفیت نمی دهند، نظام معیار، تحصیلات عالی و فارغان این نهاد ها را با دشواری

روزگار / ۱۳۳

هایی مواجهه می کند که خوب ترین نمونه های آن، تقابل با افراد سطح پایین اهل کار است.

در این که نظام آموزشی ما به کیفیت کشور های جهان اول نیست، اصراری وجود ندارد، اما این مسئله نباید بهانه شود تا کسانی که از حداقل کیفیت نظام نیز مستفید نشده اند، در ردیف کسانی شناخته شوند که با چند سال صرف هزینه، وقت، توجه بر نصاب درسی و دشواری های آن، هر چند در سطح پایین کیفیت تحصیلی در جهان سوم، درس می خوانند، اما خیلی بهتر از کسانی اند که در بازار کار و رقابت، حتی آگاهی های سطح مبتدیان آنان را ندارند.

من که عمری در رسانه های داخلی افغانستان، کار کرده ام و در صنف رسانه ها، تحصیلات عالی دارم، موارد زیادی را به یاد می آورم که شماری با کمترین سواد، اما در ظاهر کار کمیتی با فراگیری چند ژست و چند نقطه گذاری رسانه یی، در حالی که سطح کیفیت را همیشه پایین نگه داشته اند، از رهگذر ارائه ی کار، به دلکسانی شبیه اند که با تهی بودن اندیشه از کسب دانش تیوری، وقتی مرغ مقلد شان در تنوع کار، به لنگی بیافتد، ماهیت فعالیت های مدنی ما را زار می سازند. این واقعیت از چه گونه گی فعالیت های رسانه یی به خوبی هویدا است (چیزی که عیان است چه حاجت به بیان است) اما اثبات این مسئله که اهل کار در باید های کسب آموزش ها، نیازمند همان حداقل های کیفیت تحصیلی نیز اند، به این نتیجه می رساند که در حداقل های جامعه ی قانونمند، میکانیزم مورد ضرورت در انکشاف تجربیات، بالاخره از جایی به آغازی برسد که در انجام آن، هرج و مرج ناشی از تداخل افراد بی کفایت و فاقد تحصیل، دشواری های اجتماعی در

روزگار / ۱۲۴

متن اجتماعی که دچار آسیب‌های سیاسی اند، سیستمی را که در ارائه‌ی خدمات، مشکل دارد، در استخدام اهل کار، از درون صدمه نزنند.

در حداقل این مقال، طرح من برای بیرون رفتن از ناهنجاری‌ها، صورتی را پیشنهاد می‌کند که یادآوری می‌کنم در پی‌گیری مسئله در همکاری و هم‌آهنگی با نهاد‌های عدلی و سارنوالی، آن را به گونه‌ای تعقیب کنند که با اخبار آن، در حالی که تحرک برای تقبل تحصیل و زحمات، اصل ابقا در سیستم دولتی می‌شود، تعقیب دوسیه‌های فساد اسناد تحصیلی، باعث می‌شوند افرادی متوقف و بازاری را کد شود که با فرهنگ جعل، توان دولت در مدیریت را تضعیف می‌کنند.

خلاصه، پی‌گیری اسنادی که ضمیمه‌ی فورم تقاضا، ارائه می‌شوند، در مسوولیت‌های وجدانی‌ای که نباید فراموش شوند، هرچند در تاخیری که نباید دراز شود، اسناد تحصیلی ارجاع شده را در شراکت با نهاد‌هایی که اسناد تحصیلات عالی و فراغت می‌دهند، به اصلیت برسانند. ادارات نیازمند کارمند، در جایی که درد مالی و فساد ندارند، برای ترجیحات شایسته‌سالاری، اسناد تحصیلی متقاضی و مدعی کار را به اداره‌ای راجع بسازند که به نام اسناد تحصیلی آنان دریافته‌اند. استعلام یا مکتوبی که از طریق سکن اسناد یا ارسال نامه، گسیل می‌شوند، نه فقط واقعیت‌ها و ارزش اسناد را تضمین می‌کنند، بل ادارات ارائه‌دهنده‌ی اسناد تحصیلی را مطمئن می‌سازند که می‌کانون شفافیت با در نظر داشت خدمات آنان ارجح می‌گذارد و در قانونمندی این نظام، در حالی که کسی را یارای استفاده‌ی سوء از اسناد نیست، باعث می‌شود

روزگار / ۱۲۵

کسانی که با صرف هزینه و وقت، سند می گیرند، به ارزشمندی اسناد تحصیلات عالی شان افزوده شود.

نهاد های تحصیلات عالی در همکاری و هم آهنگی، می توانند برای جلوگیری از فساد، در صورتی که اسناد جعلی را تشخیص دهند، صورت مسئله را محرمانه به ادارات عدلی و قضایی، استعلام یا مکتوب کنند. تشخیص اسناد جعلی، اگر با پی گیری و احساس مسوولیت باشد، همچنانی که باعث گرفتاری اهل فساد می شود، در تعمیم این روش ها، به معنی هشدار برای کسانی ست که پی ساخت اسناد جعلی تحصیلات، وقتی پوشش رسانه یی یابند و آگاهی عامه بیشتر شود، با پرهیز از فساد، به نوعی قانونمندی اجتماعی را در رقابت های سالم کسب سواد و تحصیل، بسط می دهند.

در واقع هراس از رسانه یی شدن و اخبار فساد، حتی بدترین مفسدان را اخطار می دهد اوقاتی را وقف درس کنند که در گذشته ی زنده گی شر و فساد، با توجیه سلاح به دست، از صرف بر مکتب، پوهنتون و سواد، از دست داده بودند.



- به یاد مکتب و پوهنتون
- (به بهانه ی روز جهانی معلم)

با این نگارش (ادبیات) گذشته ی مکتبی ام شناخته نمی شود؛ ولی چه کنم که من چنین شدم.

۱۳۷۸ش سالی که قامت ما در نوسان گذشته ای که بسیار سیاسی بود، در مقطعه ای پیچید که در گذشته ی آن، بهترین یادگاران کودکی، نوجوانی و بهار جوانی بود. کسانی که ماندند(در افغانستان) فراز این رویش را در حوادثی تجربه خواهند کرد که دورنمای آن در عدم تضمین آینده ی سیاسی، شاید بحرانی در آن کهولت سن باشد که در واپسین سالیان آن، خاطرات ناخوش اند.

فاصله از خاستگاه، بحرانی ست که هویت «رفته گان»(مهاجران) را در استحالته ی اجتماعات دیگران می برد؛ هرچند ثبات سیاسی- اجتماعی سرزمین های مرفه، دورنمای آینده ی مکدر نمی دهند، اما تا حاصل فصل سفر(نسل مهاجر) درگیری آن «بود» گذشته (هویت زادگاه) و زمینه ای که تحمیل هویت می کند(سرزمین بیگانه)، گرچه اومانیته(انسان گرا) اما با آن کوله بار ذهنیت فرهنگی، «نبود» قرار روانی، خاطرات رفته گانی را مکدر می سازد که در آن جا(سرزمین بیگانه) فرجام می یابند.

از تصاویر شماری از همصنفیان گرامی، ذهنم به دریافت آگاه و ناخود آگاه رسید. امیدوارم کسانی که به جا نیآورده ام، مرا به جا بیاورند. خصوصیت فربه بی من، کمک می کند.

با سلام به تمام همصنفیان و دوستان گرامی سالیان خوشی، بی مسوولیتی، بی غم باشی، تبلی و اما در نظام درس و تعلیم.

خاطرات شوخی های مکتبی:

روزگار / ۱۲۷

فورمول «ملو یک»، هزل جالبی بود که تازه دوستان نا آشنا از مکتب و مدرسه را غافلگیر می ساخت. شمارش این فورمول تا عدد «۱۰»، پایان مضحک و خنده دار می یافت.

یادم می آید از دیگر مشاغل مورد پسند شاگردان تنبل، بازیگوش و...، وقتی از درس خسته و بی زار می شدند، شگون «دیدن چیز ها» بود. تماشای یک مورد خنده دار، در واقع پیام آور تبلی و فرار ما از درس می شد. تعریف و تفسیری که در آن سال ها- شاید اکنون نیز رایج باشد- برای این شگون می گرفتیم، به معنی نیامدن استاد بود. یعنی تماشای یک مورد خنده دار، به معنی غیر حاضری یک استاد، به مسرت و شادکامی ما می انجامید.

دوران مکتب، حالا به «دوران سر» می ماند. در «قافله ی عمر عجب می گذرد»، از آن دوران با گام های کوچک آغاز کردیم و در زمان رخصت، نیمه مردانی بودیم که دنیای پیش رو، همان آغازی نبود که در نخستین روز های مکتب، قرار بود ۱۲ سال بعدی را در برگ برگ کردن رشته ها و علومى سخت بگیرند که هریک بر اساس ظرفیت و شوق، در آینده، از همان آموخته ها به انگیزه رسیدند و در جریان و جاهت اجتماعى، شخصیت آنان معروف می شود.

تعلیم و تربیه در نظام مکتب و مدرسه، در واقع یافته هایى اند که کسانى را که از خوشبختى در محضر خوب، تلمذ کردند، در بازى های روزگار، به شناخت بهتر چپ و راست مى کشاند. هر چند صدور ایدیالوژى ها، به قول شهید محمد داوود «... وارده»، «الف» تا «ی» باید و شاید های معارف، تحصیلات عالی و ایده های ملی را مخدوش کردند، اما تفاوت فارغان تعلیم و تربیه در این است که بیشتر مایل به گفت و گو اند.

روزگار / ۱۲۸

من از معدود فارغان لیسه ی عالی استقلال در کابلم که از صنف اول تا ۱۲ در این مکتب بودم و آشنایان فکری من در خطی به خطوط کنونی می رسند که در کنار لطف زنده گی و پرورش در یک خانواده ی بزرگ، ارجمند، فرهنگی و تحصیل یافته، فرزندان شان از مکاتب خوب افغانستان، خاطره دارند.

تداعی خوشی ها و غم های مکتب و پوهنتون، حتی در شادمانی های تبلی، به فلمی می ماند که اگر در ماحول قرار و آرامش، گذشته باشد، تسلی دل است. شاید این، خصوصیت ناگواری هاست که تا لحظات مرگ، از زخم ناخوشی، با ناسوری فراموش نمی شوند، اما خوشی ها در خصوصیت «می گذرند»، فقط در یادمان گذشته هایی می آیند که تصویری به تداعی می برد. یادآوری:

پنج تصویر این نوشته، از دوران مکتب اند. ما در سال ۱۳۷۸ش از لیسه ی عالی استقلال، فارغ شدیم. تحمیل سلیقه ی ملایان، باعث شده بود در واقع از جای خواب برخیزیم و گاه بدون شستن دست و رو، با لباس خانه به مکتب برویم. با وجود این، حتی در آن سال های محرومیت، در لیسه ی عالی استقلال، «درس» یافت می شد.



روزگار / ۱۲۹



روزگار / ۱۳۰



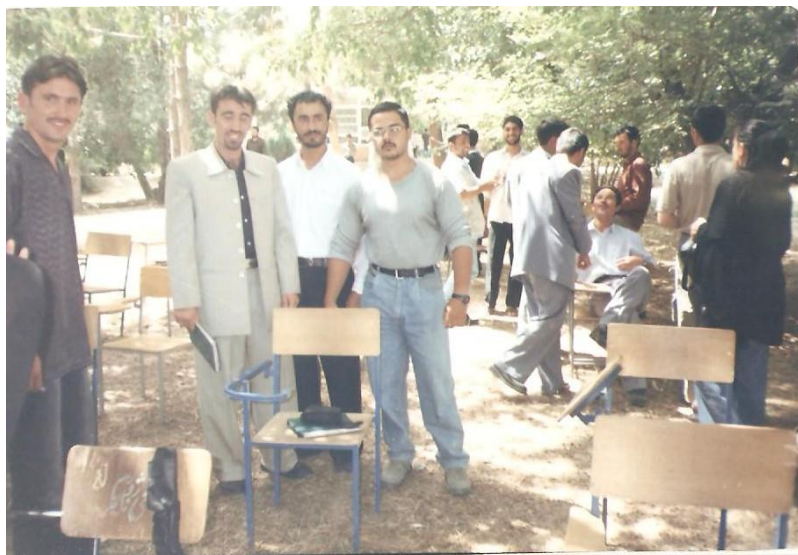
روزگار / ۱۳۱



روزگار / ۱۳۲

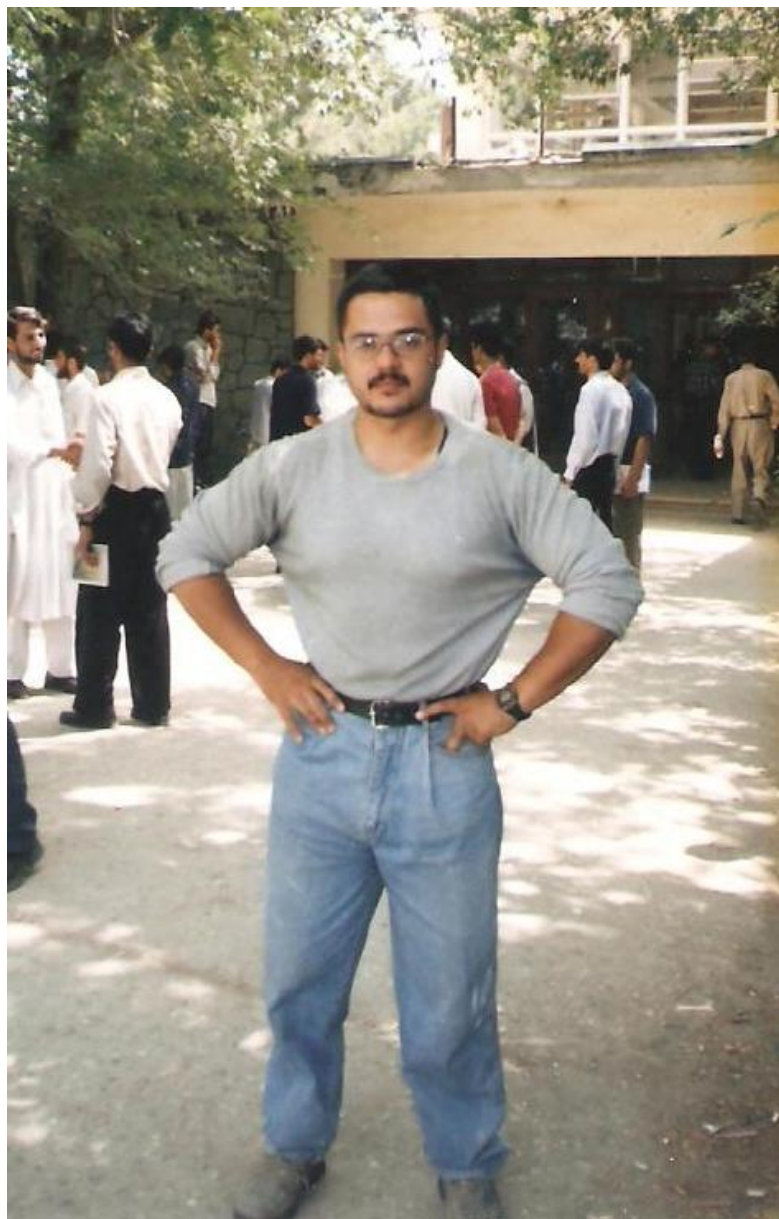


روزگار / ۱۳۳



مصطفی عمرزی

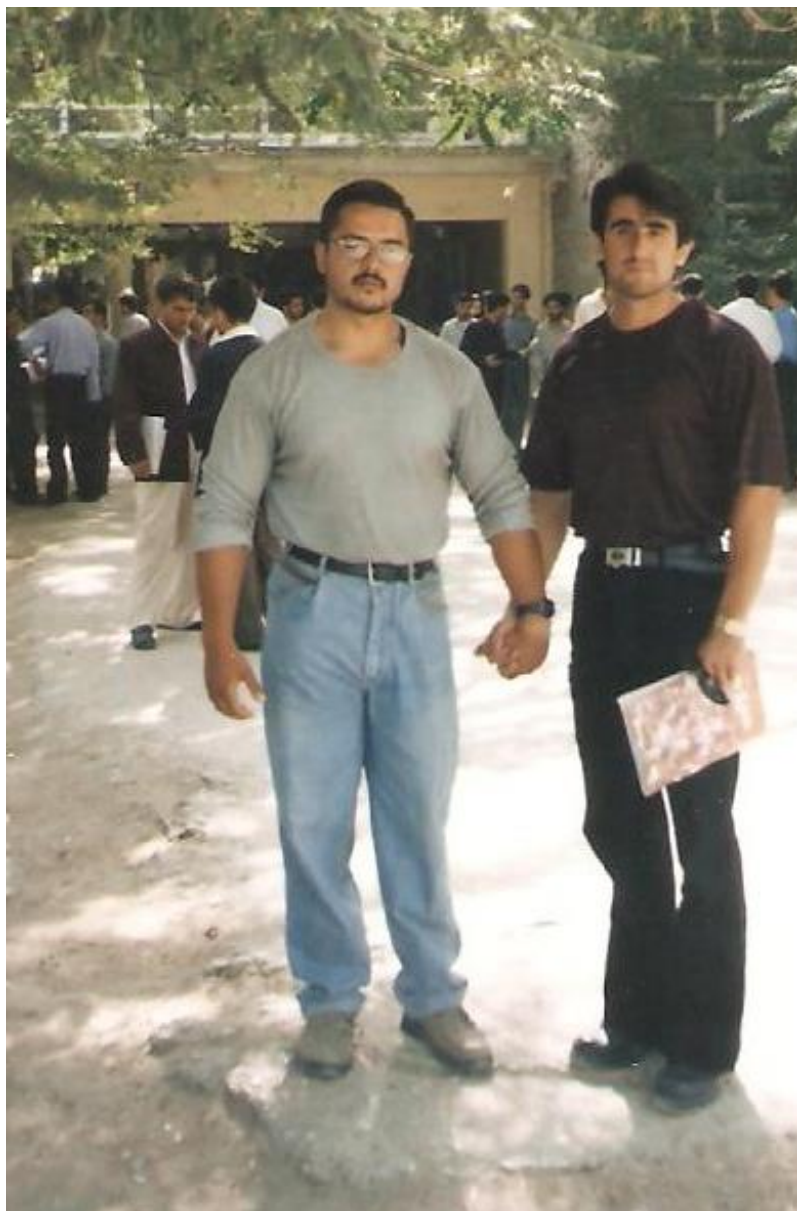
روزگار / ۱۳۴



مصطفی عمرزی

روزگار / ۱۳۵





روزگار / ۱۳۷



روزگار / ۱۳۸



روزگار / ۱۳۹



روزگار / ۱۴۰



روزگار / ۱۴۲



روزگار / ۱۴۳



روزگار / ۱۴۴



روزگار / ۱۴۵

- در ملاقات تعارفی

با اصرار اعضای هیئت رهبری شورای ژورنالستان افغانستان، خود را راضی ساختم پس از چند سال که گاه برای پوشش خبری به ریاست جمهوری می رفتم، در دیدار تعارفی ای که میان اهل رسانه ها و رییس جمهور، تدارک دیده شده بود، اشتراک بورزم. بزرگ ترین مشکل چنین دیدار هایی «سیاهی لشکر» هایند که به گروه های افراد فرصت طلب و احساساتی تقسیم می شوند و ضیاع زمان به بار می آورند.

در این دیدار ها جز این که بر موارد نادلخواه کف بز نیم و شاهد خودنمایی های چند فرصت طلب باشیم، کاری جهت اهم ما انجام نمی شود. مهمترین فاکت ها، مقید به توضیحات و سخنانی می مانند که از مقام اول کشور می شنویم و فرصت نوع دیگر بیان رسانه یی ریاست جمهوری، مهیا می شود.





روزگار / ۱۴۷

- سال پار در دره ی کجکن

لحظه های فراغت از هیاهوی سیاست، توجه می دهند که هنوز در دیار ما، یاد طبیعت، تعلق خاطری ست که در پیوند به آسایش برمی انگیزد تا در بستر پُر طراوت و متنوع آن، زمانی را شادمان باشیم که رنگ تصنعی و تحمیلی سیاسی، رنگ باخته می شود و همچون گذشته های خوش مودت، طبیعت این سرزمین، بهانه می سازد تا مسرت زنده گی، فراموش ما نشود.

کجکن، تنها یک دره ی کوچک و کم جمعیت نیست. این جا بخشی از شادابی سبز افغان زمین است.

یادآوری:

تصاویر این مجموعه در مناطق «سریچه» و «دره ی کرامان» کجکن، گرفته شده اند. از دوست گرامی و محترم، اسلام الدین پاییز که این سفر را خاطره ساخت، برای همراهی و زحمتی که کشیده بود، سپاسگزارم.



روزگار / ۱۴۸



روزگار / ۱۴۹



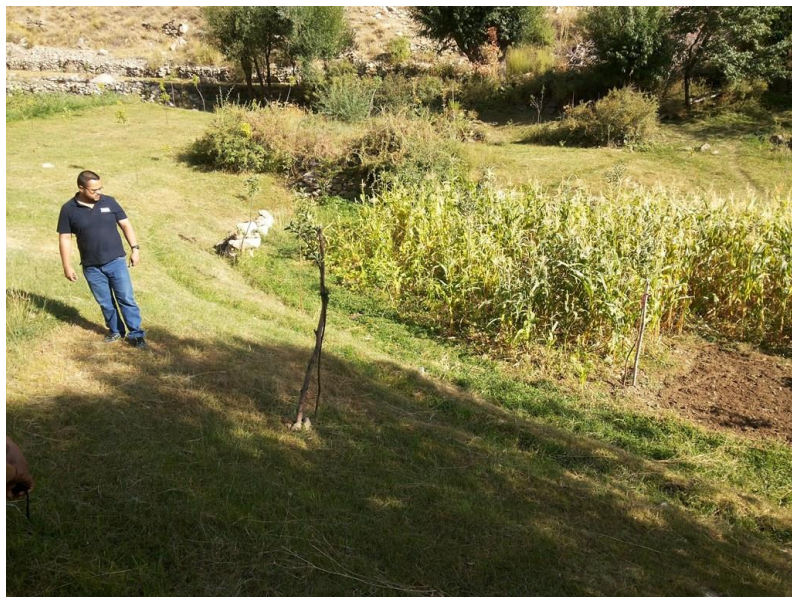
روزگار / ۱۵۰



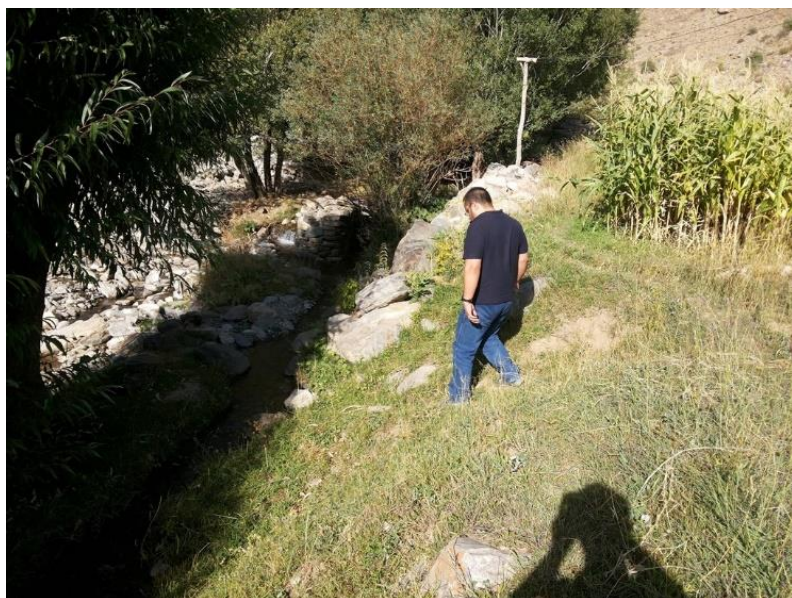
روزگار / ۱۵۱



روزگار / ۱۵۲



روزگار / ۱۵۳



روزگار / ۱۵۴





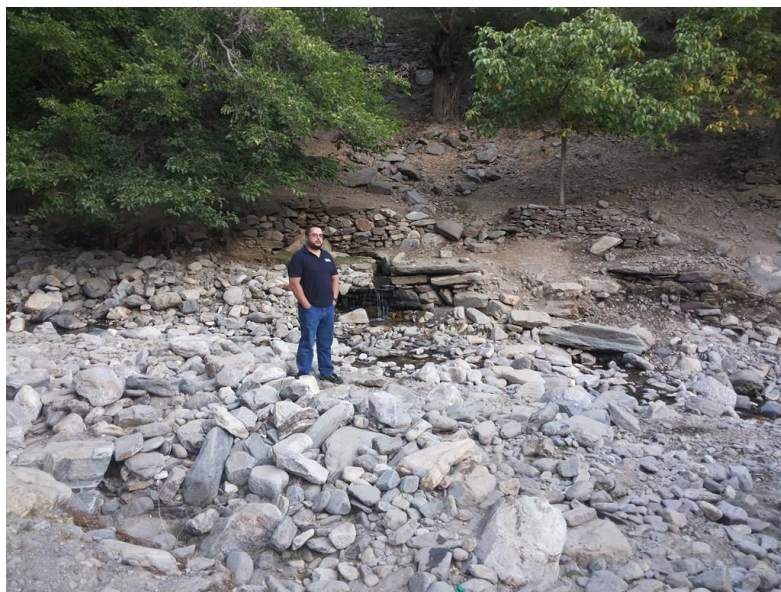
روزگار / ۱۵۶



روزگار / ۱۵۷



روزگار / ۱۵۸



- لغمان سبز - - (تصاویر یادگاری در ولایت سبز لغمان)

در بستر زیبای مشرقی (ننگرهار، نورستان، کنر و لغمان) سهمی از شادابی، لغمان سبز است. بخشی از دیرینه ی نیای پدری من در این جاست که در منطقه ی «عمرزی» یادگارانی را باقی گذاشته اند (زمین و ملک).

با سفر به لغمان، از تصور تا لمس، برداشت هایم دگرگون شدند. خودم را در واقعیتی یافتم که بی ریا بود. ولایت زیبای لغمان با آب و هوای خوش، گرچه بسیار سنتی ست، اما سهمش برای افغانستان، بسیار زیاد. این ولایت، ۵۰ درصد سبزار افغانستان را به تنهایی تهیه می کند و مردمان با شان آن، حتی در ردیف پیشه وران ساده، اگر فرصت یافتند، کتاب- بهترین دوست شان است.

سهم لغمانیان با اشتراک مردان بسیار که فرهنگی شدند یا سیاسی، نظامی ماندند یا روحانی و هنرمند، اگر فقط بر نیم سده ی حضور شان تا کنون برویم، چهره های بسیار می شوند که به هیچ افغانی در جغرافیای افغانستان، نا آشنا نیستند:

استاد گل پاچا الفت (استاد مسلم نثر و نظم دری و پشتو)، شهید غلام محمد نیازی (موسس نهضت اسلامی افغانستان)، اسحاق ننگیال (شاعر معروف)، ممنون مقصودی (ممثل معروف)، عبدالاحد خاکسار (ممثل معروف)، زلمی هیوادل (مشاور فرهنگی رییس جمهور کززی)، دکتور حسن کاکر (محقق و مورخ مشهور)، استاد محمد اسماعیل یون (فرزانه مرد سیاست و فرهنگ)، زلمی خلیل زاد (مشاور جورج بوش)، داکتر عبدالظاهر (از صدراعظمان سلطنت

روزگار / ۱۶۰

اعلی حضرت شاه محمد ظاهر رح)، احمد ظاهر (اسطوره ی موسیقی پاپ افغانستان)، نایب سالار سعدالله ساپی (فرهنگی و رییس محاکمات نظامی در دوره ی ظاهر شاه ی / جد پدری ام)، شهید محمد جان فنا (نویسنده، شاعر و تصویرپرداز چیره دست / کاکایم)، داکتر قمرالدین اکسیری (داکتر و محقق عرصه ی طب / پدرم)، محمد حنیف اتمر (مشاور امنیت ملی رییس جمهور محمد اشرف غنی)، شفیق مُرید (آواز خوان جوان و معروف)، منگل (آواز خوان معروف)، اسدالله دانش (ناشر معروف)، شهید سید اسماعیل طارق (از فرماندهان معروف جهاد)، شهید داکتر عبدالله لغمانی (معاون پیشین ریاست عمومی امنیت ملی)، شهید میرویس جلیل (گزارشگر معروف)، پوهاند ودیر ساپی (استاد پوهنتون و کارشناس مسایل حقوقی)، محمد حسن بارق شفیع (شاعر معروف) و صد ها تن دیگر، سهمی ست که ولایت زیبای لغمان با حضور مردان و فرزندان، تقدیم حدود افغانستان، کرده است. هر چند این جا (لغمان) برایم بار اول بود، اما هیچ چیز بیگانه نبود. یادآوری:

از محبت ها و الطاف بی پایان جناب دانش صاحب (اسدالله ساپی) بی نهایت ممنونم که زمینه ی سفرم به لغمان را میسر کرد. بیشترین تصاویر این مجموعه را در محوطه ی قلعه ی تاریخی و صحن خانه ی دانش صاحب، گرفته ایم. آن محاسن سپید گرامی که در چند تصویر در کنار و در حضور شان قرار داریم، پدر جناب دانش صاحب است. از لطف برادر گرامی سپین سهار و دوست گرامی ام ودان عزیز نیز بی نهایت ممنونم که زحمت کشیدند و تصاویر این مجموعه را گرفتند.



روزگار / ۱۶۲









روزگار / ۱۶۶





























روزگار / ۱۸۰



روزگار / ۱۸۱





روزگار / ۱۸۳















- یکی در جای دیگر

۱۹ سال از دوران فراغت ما از مکتب گذشت. صدای استاد فدا محمد خان که مضمون بیالوژی تدریس می کرد، از گوشم نرفته است. استاد با هرج و مرجی که در اجتماع آن روزگار حاکم بود، وقتی از دست شاگردان، گفتار، حرکات و پندارشان به خشم می شد، با خشونت آکنده با تمسخر که با نیشخند هایی نیز توأم بود، می گفت:

«چه پدران سُستی خواهید شد!» آوردن گونه ی لهجه یی آن جالب تر است:

«چی پدرای پوده ی خات شدین!»

تمسخر استاد، منحصر به این خطاب نبود. از میان چند گونه ی آن، یکی دیگری به یادم است که هنگام ضعف های جسمی، استفاده ی آن را مناسب می دانست:

«همه ی تان شیر پودری خورده اید!»

حالا سالیان زیادی از دوران مکتب ما گذشته است. خاطرات، تنها یادگار های آن روزگار اند. شاگردان آن زمان، به مردانی مبدل شده اند که در کنار مسوولیت های خانواده، باید به آموزش شاگردانی پردازند که در برابر آنان، افراد مُهرخورده و مورد تمسخر دوران مکتب بودند.

قرار گرفتن در برابر همصن菲ان و دوستان دوران مکتب، گاهی و از روی تصادف، باعث تداعی و یادآوری خاطرات دوران مکتب می شود. جوانان و نوجوانان دیروزی با تغییرات جسمانی بزرگ، نتوانسته اند و نمی توانند یاد گذشته ها را بزاینده. آنان حالا طبق

روزگار / ۱۹۱

سنت ها صنف می گشایند که خانواده نام دارد و باید رییس، استاد و رهنمای آن باشند.

جوانانی که در بحران بزرگ شدند و طیفی که در بحران زاده می شوند، از محیطی به نام محرومیت متاثر اند. این احساس، آنان را با حرمان و محدودیت از خانواده تا هنگام آموزش و کار، بالاخره مسوولیت، دچار تحمل کاستی می کند.

جوانان و رشد یافته گان بحران، از رهگذر شعوری، افراد آگاه ناهنجار های سیاسی اند، اما وجود محرومیت باعث می شود این طیف، آموزگاران و پرورش دهنده گان خوب شاگردان خود نباشند.

کسانی که در مسیر تغییر رژیم ها، سقوط و برپایی آن ها از آشوب های اجتماعی متاثر اند، با اندیشه از بی خانمانی و مواجهه با آن، آموزگاری می شوند که در حفره ی شکم، بیش از گرسنه گی می گویند. این قشر، قادر نیستند از دایره ی خودی، بیرون فکر کنند. آنان آموخته گان و خو گرفته گانی اند که یاد گرفته اند من، جدا از سرنوشت ماست. چنین موجودی که از روزگار تحقیر می شود، گوسفند است یا گرگ؟!

ناباوری، گسست تاریخی از اندیشه ی ثبات است. در ۴۰ سال گذشته، در آموزشگاه تحمیلی، بی هیچ پرسشی، به انواع داده های اجباری پرداخته بودند:

جمهوری کیش شخصیت، کمونیسم، اخوانیسم، ملانیسم و بالاخره بازار آزاد؛ اما در تمام آزمون های اجباری این ایده ها، مردم را ناکام ساختند.

روزگار / ۱۹۲

طبقات نشت یافته از درز های اجتماعی در حفره های آن روانه اند. در راه های ناهموار و دشوار گذر، به کدام انجام دلخوش باشیم؟

آثار روزگار ناخوش، ته مانده های خاطراتی اند که در کسوت مرشد، مشکل است به مریدی سرایت نکنند که در برابر ما، به حس آرامش نمی رسد. درسخانه ی وجودی ما، اضطراب را گسیل می کند. تحمل ۴۰ سال مصایب، چه اندوخته ای می شود؟ شرح تصاویر:

من (مصطفی عمرزی) با شماری از همصنفیان دوران مکتب، حیات الله بخشی (شاعر) و روح الله نیکپا (ورزشکار). این تصاویر در سال ۱۳۸۸ ش گرفته شده اند. حیات الله بخشی و روح الله نیکپا، جزو همصنفیان دوران مکتب ما نیستند.



روزگار / ۱۹۳





روزگار / ۱۹۵



روزگار / ۱۹۶



روزگار / ۱۹۷



روزگار / ۱۹۸



روزگار / ۱۹۹

معرفی مصطفی «عمرزی» (نویسنده، پژوهشگر و روزنامه نگار)

- متولد ۲ عقرب سال ۱۳۶۲ ش در کابل.
- فارغ از «لیسه ی عالی استقلال» در سال ۱۳۷۸ ش.
- فارغ به سویه ی دیپلوم از بخش «رادیو و تلویزیون» پوهنځی ژورنالیزم پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ ش.
- دارنده ی گواهینامه ی «گزارشگر انتخابات» از پروژه های آموزشی شبکه ی جهانی BBC.

تجربیات کاری:

عضو شورای مرکزی، گزارشگر، خبرنگار، روزنامه نگار، مدیر مسوول نشریه، همکار قلمی، مصحح، نویسنده، تهیه کننده، کارگردان، مسوول ارزیابی نشرات، مسوول طرح و ارزیابی، مسوول واحد فرهنگی و همکار رسانه یی در نهاد ها و رسانه هایی چون «اتحادیه ی ملی ژورنالیستان افغانستان»، «اتحادیه ی ملی ژورنالیستان و خبرنگاران افغانستان»، «انجمن شاعران و نویسندگان افغانستان»، هفته نامه ی «قلم»، تلویزیون «۱»، رادیو و تلویزیون «باختر»، فصلنامه ی «بنیان اندیشی» (منتشره در جمهوری اسلامی ایران)، روزنامه ی «سرخط»، مجله ی «اوربند»، گاهنامه ی «تحریک»، روزنامه ی «هیواد»، وب سایت «تپول افغان»، وب سایت «تپول افغانستان»، وب سایت «دعوت میدیا ۲۴»، وب سایت «تاند»، وب سایت «روهی»، وب سایت «حقیقت»، وب سایت «دانشنامه ی افغان»، وب سایت «سمسور»، وب سایت «لر او بر»، وب سایت «نن»، وب سایت «خبرپایه»، وب سایت «کتابتون»، واحد تولید «آمو فلم» و تیم انتخاباتی «صلح و اعتدال» به رهبری محمد حنیف اتمر.

آفرینش های کاری- فرهنگی

برنامه ها و فلم های مستند تلویزیونی:

- ۱- برنامه ی مستند تاریخی «یک سده فراز و نشیب» در تلویزیون «باختر»: ۱۴ قسمت ۲۴ دقیقه یی.
- ۲- برنامه ی مستند تاریخی «آینه ی تاریخ» در تلویزیون «باختر»: ۱۸ قسمت ۲۴ دقیقه یی.
- ۳- برنامه ی مستند ادبی «نای» در تلویزیون «باختر»: ۲۰ قسمت ۲۴ دقیقه یی.

روزگار / ۲۰۰

- ۴- فلم مستند «۲۶ سرطان» در تلویزیون «باختر»: ۲۴ دقیقه.
- ۵- فلم مستند «پژواک کوهسار» (پیرامون زنده گی مرحوم فقیر فروزی) در تلویزیون «باختر»: ۴۰ دقیقه.

تخلیقات:

- ۱- صحبت های مغاره نشینان (طنزی) - منتشر شده است.
- ۲- افغانستان و بازار آزاد (سیاسی - اجتماعی) - منتشر شده است.
- ۳- مرز و بوم (تاریخی).
- ۴- چهار یادواره (معرفی چهار فرهنگی افغان) - منتشر شده است.
- ۵- سخن در سخن (معرفی کتاب ها).
- ۶- یک قرن در تاریخ و افسانه (تاریخ تحلیلی و شفاهی افغانستان از ۱۹۰۰م تا ۲۰۰۰م) - منتشر شده است.
- ۷- افغاننامه (مشاهیر افغان) - منتشر شده است.
- ۸- پشتون ها (تحلیلی) - منتشر شده است.
- ۹- رسانه ها، مدیریت و نوسان ها (رسانه یی).
- ۱۰- در هرج و مرج زیستن (سیاسی - اجتماعی).
- ۱۱- تاریخ عمیق (طنزی).
- ۱۲- اندیشه در بستر سیاست و اجتماع (مقالات منتشره در روزنامه ی سرخط) - منتشر شده است.
- ۱۳- با زبان دری (تحقیقی - تحلیلی) - منتشر شده است.
- ۱۴- روزگار (نوستالژی).
- ۱۵- پاسخ (واکنش ها).
- ۱۶- تامل و تعامل فرهنگی (فرهنگی).
- ۱۷- ارتجاج و مرجع (انتقادی).
- ۱۸- سیر فرهنگی (فرهنگی).
- ۱۹- پی آمد تصویر (فلم و سینما).
- ۲۰- در منظر بیگانه (تحلیلی).
- ۲۱- ذهنیت متنازع (ابراز نظر).
- ۲۲- افغان زمین (مجموعه نوشته های منتشره در مجله ی اوربند).

جزوه ها:

- ۱- به رنگ آبی (زنده گی شهید مینا).

روزگار / ۲۰۱

- ۲- مردی از سرزمین آزاده گان (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد شفیق گل آقا شیرزی).
- ۳- محمد نادر «نعیم» (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد نادر نعیم).

تالیفات:

- ۱- هنر در سینمای افغانان (فلم هنری سینمایی افغانستان از ۱۳۲۷ش تا امروز) - منتشر شده است.
- ۲- دُر دری (پیشینه و مقال زبان دری).

گردآوری ها:

- ۱- زمانی که مفاخر ناچیز می شوند (تنقید تاریخی) - منتشر شده است.
- ۲- حقیقت خورشید (پیرامون کلمات افغان و افغانستان) - منتشر شده است.
- ۳- در جغرافیای جهان سوم (بررسی ستم ملی و ستیز قومی در ایران).
- ۴- در متن مدعا (اهل سنت در جمهوری اسلامی ایران).
- ۵- نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی (تنقید فردوسی و شاهنامه) - منتشر شده است.
- ۶- مُنحنی تاریخ (تنقید کوروش و سلسله ی هخامنشی) - منتشر شده است.
- ۷- آریایسم (تنقید پدیده ی آریایی) - منتشر شده است.
- ۸- پور خرد (معرفی زنده یاد استاد ناصر پورپیرار) - منتشر شده است.
- ۹- دری افغانی (پیرامون زبان دری و ویژه گی های آن) - منتشر شده است.
- ۱۰- آیین های سخیف (تنقید ادیان زردشتی، مزدکی و مانوی) - منتشر شده است.
- ۱۱- کتاب نامه ی من (پیرامون زنده گی و کارنامه ی مصطفی عمرزی).
- ۱۲- پندار ستمی (تنقید و بررسی پدیده ی معروف به ستمی).
- ۱۳- آرکایسم (تنقید باستانگرایی) - منتشر شده است.
- ۱۴- معنی (گزیده هایی از سخنان اندیشمندان).
- ۱۵- محوطه ی سیاه (تبیین و بررسی فارسیسم).
- ۱۶- رسالت ملی (کارنامه ی محمد طارق بزگر).
- ۱۷- افغان ها و انگلیس ها (مجموعه ی تصاویر افغانستان، افغان ها و انگلیس ها در قرن ۱۹).
- ۱۸- رنسانس افغانستان (عمران افغانستان در سه سده ی پسین).
- ۱۹- افغان ها قبل از جنگ (سیمای زنده گی مدنی ملت افغان).

روزگار / ۲۰۲

- ۲۰- صلح و اعتدال (مجموعه‌ی نوشته‌ها و ترجمه‌های مصطفی عمرزی در تیم انتخاباتی صلح و اعتدال به رهبری محمد حنیف اتمر).
- ۲۱- فاجعه‌ی سقوی دوم (سیمای بدترین تاریخ افغانستان).
- ۲۲- اتحاد شوروی در افغانستان (تجاوز، جنگ، جنایت و فرار).
- ۲۳- قبرستان امپراتوری‌ها (تاریخ افغانستان در کارتون‌ها).
- ۲۴- چهره‌های سیاسی افغان (از میرویس هوتکی تا محمد اشرف غنی).

ترجمه‌ها:

- ۱- تا حصار پنتاگون (سفرنامه‌ی واشنگتن): محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.
- ۲- رسانه‌های کنونی افغانی: محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.
- ۳- ساختار هندسی شعر پشتو: محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.
- ۴- انگیزه‌های فرار نخبه‌گان حرفه‌یی از افغانستان: محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.
- ۵- تخت دهلی را فراموش می‌کنم (سفرنامه‌ی هند): محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.
- ۶- افغانستان در پیچ و خم سیاست: محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.
- ۷- اگر جهانیان شکست بخورند؟: محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.
- ۸- درست نویسی پشتو: محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.
- ۹- فقر فرهنگی: محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.
- ۱۰- در قلب کرملین (سفرنامه‌ی مسکو): محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.
- ۱۱- مشی «تحریک ملی افغانستان» - در اختیار «د افغانستان ملی تحریک»، قرار داده شده است.
- ۱۲- اساسنامه‌ی «روند ملی جوانان افغان» - در «اختیار روند ملی جوانان افغان»، قرار داده شده است.
- ۱۳- اساسنامه‌ی «انجمن پیشرفت و رفاه زنان افغان» - در اختیار این نهاد، قرار داده شده است.
- ۱۴- اساسنامه‌ی «حزب حرکت مردمی افغانستان» - در اختیار این حزب، قرار داده شده است.

روزگار / ۲۰۳

۱۵- مرامنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.

۱۶- ناگفته های ارگ: محمد اسماعیل «یون».

همکاری های فرهنگی با دیگران در تهیه ی کتاب ها، فلم ها و برنامه ها کتاب ها و نشریات:

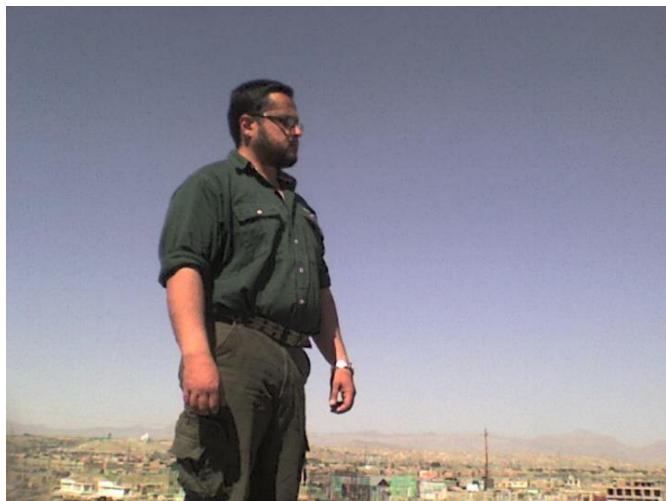
«سایه بان بی سایه» (مجموعه ی داستان های دری)، «تحقیقی پیرامون سوابق تاریخی و موقف حقوقی قرارداد و خط دیورند»، «پشتونستان»، «پژواک؛ زنده ی جاویدان است»، «منار نجات»، «حکمت انگلیس در سیستان»، «زنده گی امیر دوست محمد خان- جلد اول»، «پیروزی» (راجع به احمد یاسین سالک قادری) و «خانقاه عشق» (مجموعه ی شعر دری).

فلم ها و برنامه های تلویزیونی:

«مستند باختر» (برنامه ی تاریخی)، برنامه ی اجتماعی «همتا»، «بازتاب اعتماد مردم» (سلسله ی انتخاباتی) و «شهید ملت» (مستند زنده گی شهید عبدالحق).

تأییدات فرهنگی - مدنی:

- ستایشنامه ی «پوهنخی ژورنالیزم» پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ش.
- ستایشنامه ی «مجمع صلح افغانستان» در سال ۱۳۸۶ش.
- ستایشنامه ی «شورای ژورنالیستان افغانستان» در سال ۱۳۹۳ش.
- ستایشنامه ی «مشرانو جرگه ی افغانستان» در سال ۱۳۹۶ش.





DAY

(NOSTALGIA)

MUSTAFA OMARZAI

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**